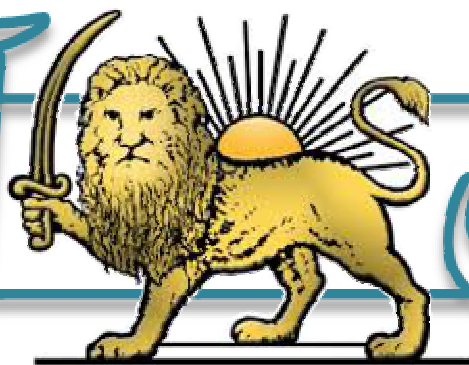


دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست

ایران آزاد



دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست
دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست

قیام برای سرنگونی

هم صدا هم نفس بشکنیم امین قفس

سال هفتم شماره ۷۸ خرداد ۱۳۹۸

دشمن ما همینجاست الکی میگن آمریکاست

فهرست

نویسنده	موضوع	صفحه
	خروش دانشگاه: نه به دیکتاتور زنده باد آزادی	۳
جبهه ملی ایران	هشدار جبهه ملی ایران در باره بحران سازی تهدیدات و تشدید آتش جنگ	۵
سپیده قلیان	من ایستاده ام	۷
بیانیه مشترک	مریم اکبری منفرد زندانی سیاسی را آزاد کنید	۸
کوروش کلنام	هشتاد میلیون گروگان یک آخوند روانی با مشگری از دزدان	۱۱
	حسین سلامی فعال صنفی و معلم مازندرانى بازداشت شد	۱۳
هاشم خواستار	پایداری و ایستادگی معلمان در مقابل نظام آخوندی	۱۴
علی رنجی پور	مافیای فساد چگونه ۳۰ میلیارد دلار را یک ساله از چرخه اقتصاد ایران خارج می	۱۵
	۴۰ میلیون تن در ایران زیر خط فقر زندگی میکنند	۱۷
مجید محمدی	برای براندازی ضرورتاً نیازی به اپوزیسیون خارج کشور نیست	۱۹
پرویز کردوانی	جنگل را خشک می کنند و تریاک (خشخاش) می کارند	۲۱
	پارتیزان های یهودی	۲۲
فرج سرکوهی	بیواشکی	۲۴
زیبا کلام	چهل سال هزینه آمریکا ستیزی کافی نیست؟	۲۵
	روایت تازه از شکنجه گاههای مخفی رژیم اسد	۲۶
	جشن ملی زادروز دکتر محمد مصدق روز استقلالو آزادی فرخنده باد	۲۷
	نگاهی به نمایشنامه آدم آدم است اثر برتولت برشت	۲۹
احمد افرادی	نگاهی کوتاه به خلع قاجار و نصب رضا خان	۳۱

www.jebhemelli.nl

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

خروش دانشگاه:

نه به دیکتاتور! زنده باد آزادی!

نظام روی باروت

بحرانهای تو در تو، رژیم ولایت فقیه را محاصره کرده‌اند. بحرانهایی که بر گرد یک محور در چرخش‌اند: بحران موجودیت، نظام آخوندها گرفتار روزگاری شده است که روی باروت و پاره‌های آتش راه می‌رود. در کانون این باروتها و

مطلقه ولایت فقیه میسر است. رژیم آخوندی بنا بر سنت ارتجاعی تولید انواع محتسبان خیابانی تحت عنوان «گشت ارشاد»، روز دوشنبه ۲۳ اردیبهشت اقدام به راه‌اندازی «گشت ارشاد دانشگاهی» برای تحمیل حجاب اجباری به دانشجویان کرد. در وهله نخست چند زن

دانشجویان علاوه بر تظاهرات اعتراضی و مقاومت همه‌جانبه در برابر اوپاشان و سرکوبگران اعزامی حکومتی، دست به انتشار چندین هشتک زدند. هشتک‌هایی که هم فریاد دانشجویان بود و هم بیان صریح حرف مردم ایران و موضعشان نسبت به شرایط سیاسی و اقتصادی و



آتش‌ها، چخماقی همواره مهیاست که از درون حادثه یا رخدادی جرقه‌ای برانگیزد و شعله برافروزد. از این رو همواره بین این حکومت با مردم ایران زخمی باز است و دمامد هوایش، سرخ. این است مختصات جامعه ایران در برابر نظام ضدایرانی ولایت فقیه.

عزمی همیشه مهیای خروش

یکی از این زخم‌های همیشه باز و چخماق‌های همواره مهیا، فضای دانشگاه‌ها و خروش و عصیان دانشجویان است. در این عرصه، زخمی بسیار عمیق وجود دارد که هم آمدن آن تنها با نفی مطلق حاکمیت

معلوم‌الحال بسیجی را در معیت نفرات حراست، در ورودی دانشگاه تهران گماشت که به دانشجویان دختر تذکر بدهند. سپس تهدید به احضار به کمیته انضباطی و برخوردهای قهرآمیز کردند. دانشجویان دختر و پسر دانشگاه تهران بلافاصله بازو به بازو علیه این توهین به شخصیت دانشجویان و بی‌حرمتی به زنان و دختران ایرانی، خشم‌آگین برخاستند و مقابل این اقدام ضدبشری عصیان و شورش کردند.

هشتک‌های مشت درشت ایران

فرهنگی ایران در زیر سلطه آخوندها است:

#نه_به_حجاب_اجباری
#آزادی_انتخاب_حق_مسلم
#ماست
#نه_به_تبعیض_جنسیتی
#دانشجو_می_میرد_ذلت_نمی_پذیرد

نامختن از روزگار و سیلی زمانه

دانشجویان سپس بر غیرقانونی بودن و تعدد مراجع سرکوب‌گری در الیگارشی فاسد آخوندی تأکید کرده و نوشته‌اند: «باید پرسید این اتفاق به چه دلیل و از چه زمان افتاده است؟ از کدامین مجرای قانونی گذشته و در کدام جلسه تصویب شده است؟... و مهم‌تر از آن، چرا چنین اتفاقی در دانشگاه تهران افتاده است؟ دانشجویان که حقوق خود مطلعند و این کار نقض مستقیم حقوق دانشجویی و شهروندی آن‌هاست.»

در متن بیانیه پایانی دانشجویان دانشگاه تهران آمده است: «این برخوردها ما را به یاد تلاش‌های بی‌سرانجام و محکوم به شکست حاکمیتها در عصرهای مختلف این سرزمین می‌اندازد؛ حاکمانی که قصد دخالت در سبک زیست مردمان را داشته‌اند، اما چیزی جز بدنامی تاریخی نصیب‌شان نشده است... اجبار و تحمیل نوع خاصی از پوشش به دانشجویان، شکل واضحی از تعرض آشکار به حریم خصوصی دانشجویان، نقض مستقیم حقوق انسانی آنان و ستم عریان علیه زنان محصل است.»

آنچه روی داد: نمادی از ارادهٔ افشار مردم ایران

آنچه علیه دانشگاه و دانشجویان توسط خامنه‌ای در ۲۳ اردیبهشت صورت گرفت، یک بلاهت آشکار توأم با بن‌بست در برابر فضای جامعه و خاصه دانشگاه‌ها است. آنچه روی داد، برچیدن بساطی بود که خامنه‌ای تدارک دیده بود. آنچه روی داد، شکست قدرت سرکوب‌گری نظام بود. آنچه روی داد، ظهور دیگر بار قدرت جنبش دانشجویی در برابر کودتاگران ضدفرهنگ و مرتجعان زن‌ستیز بود.

آنچه روی داد، نشان داد که با وجود تزریق نیروهای حکومتی تحت عنوان دانشجویان به دانشگاه‌های ایران برای تسخیر فضای دانشگاه‌ها، باز هم اتحاد، همدلی و درد مشترک دانشجویان اصیل است که نماد جنبش پایدار دانشجویی در ایران می‌باشند.

آنچه روی داد، از یک طرف افزودن بر آلبوم اخبار و تصویر و اسناد مقاومت برای آزادی و از یک طرف چهرهٔ تمام‌عیار ظلام ولایت فقیه‌ی نزد افشار گوناگون جامعهٔ ایران بود. آنچه روی داد، شکست خط به رخوت کشاندن دانشجویان و بی‌تفاوت نمودنشان در قبال استیلای فاشیسم

آخوندی بر دانشگاه‌ها و ایستادن مقابل پیش بردن مرحله به مرحله خط سرکوب توسط حراست مأمور حکومت بود.

آنچه روی داد، تداوم این واقعیت است که همواره بین دانشجویان و نظام آخوندی، تحسن و اعتراض و اعتصاب و شورش حرف می‌زنند.

آنچه روی داد، ادامهٔ فریاد و شناسنامهٔ راه و هویتی است که در طول تاریخ حیاتش زیر چنین رایتی حرکت کرده است: «نه به دیکتاتور،

بال «عدالت اجتماعی» و «ضرورت آزادی» به جانب این افق تاریخی و وصال آن طی طریق خواهد کرد. شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» با تمام سادگی مفهومش، انگار از عمق سه دهه تاریخ ایران برآمده است. این شعار از یک شعور تاریخی برآمده و با خود، تمام پرده‌های ریا و بازی قدرت دو بازوی حکومت را کنار زده است. این شعار، سند عبور دانشجویان و دانشگاه ایران از تمامیت حاکمیت ولایت فقیه



است.

بی‌تردید از این پس که در مرحله تغییر شرایط روزانه و هفتگی ایران علیه حاکمیت فاشیسم مذهبی به‌سر می‌بریم، دست متجاوز و هتاک حکومتی در تعرض به حریم دانشگاه، با مقاومت گسترده‌تر، فریاد بلندتر و مقابلهٔ همه‌جانبه‌تر مواجه خواهد شد. مقاومتی گره خورده و همبسته با دیگر افشار مردم ایران که زوال ناگزیر رژیم آخوندی را رقم خواهند زد...

زنده باد آزادی!»

با آنچه که در ۲۳ اردیبهشت ۹۸ در دانشگاه تهران روی داد، هر دانشکده‌ای کانون آماده و مستعد شورش باقی خواهد ماند.

نقشه‌مسیر دانشگاه و دانشجوی ایران

دانشجو و دانشگاهی که نقشهٔ مسیر آینده‌اش را با استراتژی «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» رقم زده است، همواره با دو

جبهه ملی ایران درباره بحران سازی،

تهدیدات و تشدید آتش جنگ در منطقه

سر مقاله نشریه پیام جبهه ملی ایران شماره ۱۹۶

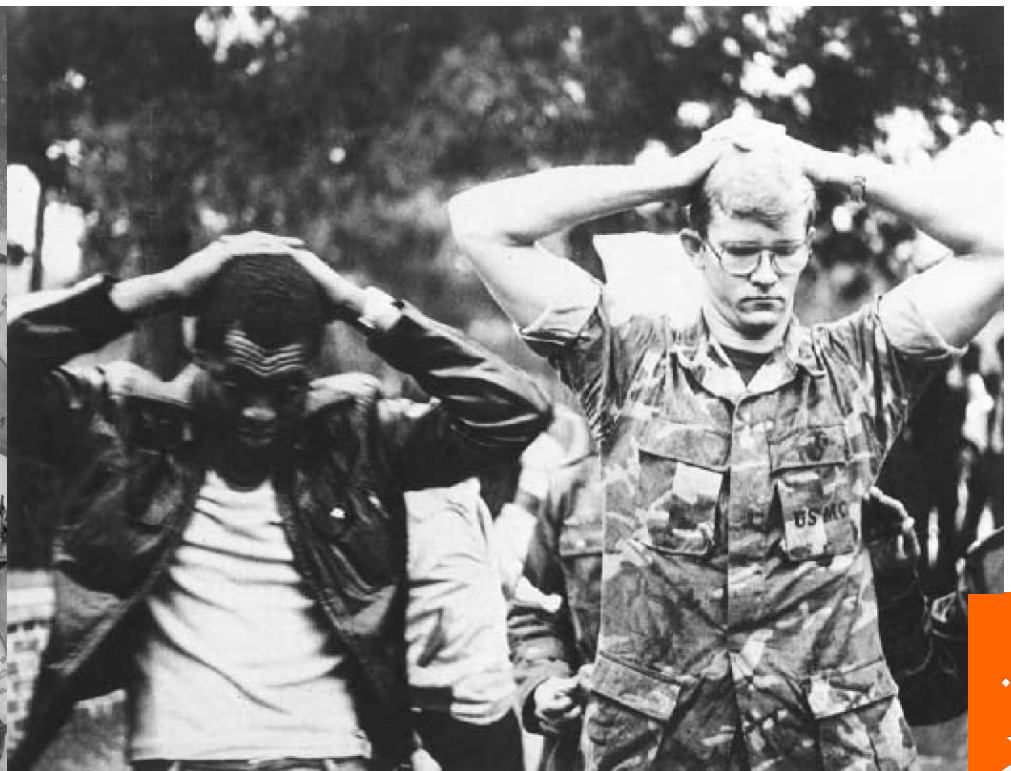
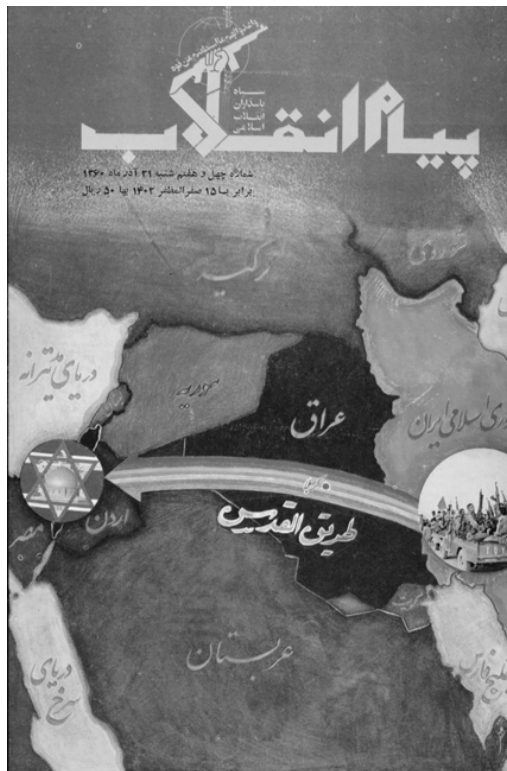
سازمان ملل متحد باید از وقوع یک فاجعه پیشگیری کند

ملت ایران در بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی و اخیراً بحران امنیتی کنونی درگیر شده است.

رهبران انقلاب و کسانی که قدرت‌مداران بعد از پیروزی انقلاب شدند، با دولت‌های اروپایی، دولت آمریکا و حتی سفارت آن کشور در ایران وجود داشته است. اما در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب معلوم نگردید که چه تحولی روی داد و با دخالت چه عواملی و به چه صورتی

هموطنان عزیز! ملت شرافتمند ایران!

میهن عزیزمان در شرایطی بسیار ناهنجار و اوضاعی پریشان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، محیط زیستی و امنیتی قرار گرفته است. این بحران‌ها به علت سوءمدیریت و



حرکت اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان‌گیری آمریکائیان شکل گرفت و خصومتی بین آمریکا و جمهوری اسلامی پدید آورد که در سایه آن یک جنگ ۸ ساله عراق با ایران، با آن همه خسارات جانی و مالی رقم خورد. نیز کشورمان بسیاری از فرصت‌ها، موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی در عرصه بین‌المللی را از دست داد و در نتیجه این فرصت‌سوزی‌ها بود که

ناکارآمدی مدیران، سوءسیاست‌های اقتصادی، وجود فساد مالی گسترده در کشور، سوءسیاست‌های خارجی و روابط بین‌المللی از سوی هیأت حاکمه جمهوری اسلامی به وجود آمده است. اگر به گذشته‌ای که پشت سر ماست نگاهی گذرا بیفکنیم و به چهل سال قبل و روزهای انقلاب نظر کنیم؛ به خاطر می‌آوریم که در روزهای انقلاب ۱۳۵۷، چه روابط خوب و ارتباطات نزدیکی بین برخی از

اکنون پس از چهل سال هنوز این خصومت بی‌اساس پایان نیافته و همچون شمشیر داموکلس، امنیت و حیات سیاسی و اقتصادی کشورمان را مورد تهدید قرار می‌دهد. حاکمان جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته‌اند این حقیقت را درک کنند که هیچ کشوری دوست یا دشمن ابدی ندارد و در هر زمان منافع ملی یک کشور دوست و دشمن آن را تعیین می‌کند. دولت پیشین آمریکا با قبول موافقت‌نامه برجام و آزاد کردن مبالغی از دارایی‌های ایران و لغو تحریم‌ها، گام‌هایی در جهت رفع تنش با جمهوری اسلامی برداشت و موجب شد تا رئیس‌جمهور دولت جمهوری اسلامی، از برجام‌های دو، سه و چهار به معنی توافقات بعدی سخن بگوید که البته، هم این سخنان به شدت مورد مخالفت قرار گرفت. از سویی پرتاب شدن ناگهانی موشک‌های شعارنویسی شده، میز مذاکره و مصالحه را واژگون کرد و به عیان نشان داد که موضع دولت، و سخن رئیس‌جمهور، در جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارد و سرنوشت سیاست خارجی ایران نه در دستگاه دولت که در جاهای دیگر تعیین می‌شود! در جاهایی که دولت ظاهری قادر به مقابله با آن کانون‌های واقعی قدرت نیست و حتی جرأت یک اعتراض کوچکی هم به آن گردانندگان حقیقی سیاست خارجی ندارد! چه رسد به آنکه روی برنامه‌ها و حرف‌ها و وعده‌های خود ایستادگی نماید!

از طرف دیگر، دولت جدیدی در ایالات متحده بر سر کار آمد که پس از خروج از برجام، تحریم‌های همه‌جانبه و نفس‌گیری را بر کشور ما اعمال نمود. اگرچه خروج رئیس‌جمهور جدید آمریکا از برجام یک بدعهدی و حرکتی بر خلاف عرف بین‌المللی بود، ولی باید اذعان کرد که در جمهوری اسلامی هم متأسفانه برخی تحرکات ناپجا و موضع‌گیری‌های نادرست، بهانه‌های لازم برای این حرکت او را فراهم نمود. باید توجه داشت که در شرایط فعلی دولت مستقر در کاخ سفید، در راستای سیاست خاورمیانه‌ای خود و برای رهایی از مشکلات

داخلیش، نیاز به فرافکنی و ماجراجویی دارد. و هم در این سو برخی از جناح‌های هیأت حاکمه جمهوری اسلامی، درمانده از این همه معضلات گوناگون که در مقابل خود می‌بینند، همان‌طور که علناً بیان می‌کنند ممکن است از ایجاد یک تنش و درگیری چندان نگران نباشند! در این میان آنچه مورد بی‌اعتنایی است «امنیت» و «تمامیت ارضی» کشور ایران، سعادت و آینده ملت ایران است. حیرتانگیز است که از یک سو دولت آمریکا صراحتاً اظهار می‌کند که قصد درگیری نظامی با جمهوری اسلامی را ندارد و به فکر حمله نظامی نیست و از سوی دیگر ناو هواپیمابر عظیم «آبراهام لینکلن» را به خلیج فارس می‌آورد و هواپیماهای بی 52 را در پایگاه خود در قطر مستقر می‌نماید. آیا دولت آمریکا با این تناقض در گفتار و رفتار در فکر تکرار شدن سناریوی «پرل هاربر» در سال 1941 و به دست آوردن بهانه و کسب حمایت افکار عمومی ملت آمریکا برای ورود به هرگونه اقدامی در منطقه و به ویژه در ایران نیست؟ در طرف دیگر برخی از صاحب‌منصبان نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی سخن از بستن تنگه هرمز می‌کنند و یا شلیک موشک به ناو آمریکایی را بر زبان

می‌رانند. آیا این مواضع دلخواه سکان‌داران کاخ سفید نیست؟ با این که هیأت حاکمه جمهوری اسلامی همچنان که در گذشته نشان داده است، همیشه در دقیقه نود شعارها و مواضع خود را تعدیل نموده و از مواضع قبلی خود پا پس می‌کشد و با این که در شرایط کنونی، احتمال وقوع یک جنگ تمام‌عیار و درگیری نظامی حتمی به نظر نمی‌رسد، اما بر هیأت حاکمه جمهوری اسلامی فرض است که از برخی اظهار نظرها و اقدامات تحریک‌آمیز، خودداری کند، با کنار نهادن شعار و جایگزین کردن درایت و عقلانیت از منافع و امنیت ملی دفاع نماید و با ابراز حسن نیت در عرصه بین‌المللی از پیدایش یک اجماع جهانی علیه ایران جلوگیری به عمل آورد که در صورت وقوع جنگ احتمالی، ملت ایران دچار آسیب‌های فراوان خواهد گردید. به هر حال نمی‌توان و نباید حساسیت فوق‌العاده اوضاع را نادیده گرفت.

نهادهای بین‌المللی و در رأس آن‌ها سازمان ملل متحد باید برای پیش‌گیری از یک فاجعه دست بکار شوند، باید به دولت آمریکا و به هیأت حاکمه جمهوری اسلامی هشدار دهند که در این شرایط خویشتن‌داری پیشه کنند و نسبت به عملکرد خود هشیار و محتاط باشند و امنیت و تمامیت ارضی ایران، سرنوشت و آینده ملت کهنسال ایران را وسیله نیات و اغراض سیاسی خود و اختلافات فی‌مابین قرار ندهند. ملت با فرهنگ و تمدن باستانی ایران خواهان صلح عزت‌مندانه با تمام کشورهای جهان و روابط انسانی توأم با احترام متقابل با تمام جامعه جهانی است. موجودیت ایران، زیربنای اقتصادی و میراث میهن باستانی ما نباید در اشتباه محاسبه‌ها و ماجراجویی‌ها قربانی شود.



نامه ای از سیده ی قلیان من ایستاده ام.



بیندازد و به این طریق به روسای خود بگوید که بحران تحت کنترل است. نهادهای امنیتی گویا در خوشخدمتی به سرمایه‌داران از هیچ ظلمی به معترضان وضع موجود دست نمی‌کشند. اما بحران تحت کنترل نیست حضرات! تجربه جابه‌جایی در چند زندان مختلف من را به این شناخت رساند که وضعیت بحرانی اقتصاد، زاینده فاجعه در زندگی طبقات فرودست شده است.

پس از این‌که اسماعیل بخشی و من از شکنجه گفتیم، برای در هم شکستن ما اعترافات اجباری‌مان را پخش کردند اما ظاهراً این حرکت هم نهادهای امنیتی را راضی نکرد و ما برای بار دوم بازداشت شدیم. حداقل در مورد خودم مطمئن هستم که پس از بازداشت انواع شکنجه را تحمل کرده‌ام. بلاتکلیفی مطلق در بیش از سه ماه بازداشت موقت (!)، انتقال از این زندان به آن زندان و تحقیرها و تهدیدها تنها بخشی از این شکنجه‌ها بوده است. ما را شکنجه می‌کنند که قبول کنیم شکنجه نشده‌ایم! اما واقعیت این است که از انتهای آبان سال گذشته تا امروز، هر روز ما شکنجه بوده است.

واقعیت این است که انتقال به زندان قرچک ورامین، تنها موجب تقویت روحیه من شده است، چرا که حافظان وضعیت موجود حتی از تغییر کردن من در زندان اوین ناامید شده‌اند. عاملان و حافظان وضع موجود نمی‌دانند تا وقتی که شکاف‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی در پیکر این جامعه باشد، صدای اعتراض خاموش نخواهد شد و با برخوردهای سبعانه با معترضان، نتیجه‌ای عایدشان نمی‌شود. من با تمام ستمی که در حق‌ام روا داشته‌اید همچنان ایستاده‌ام و روزها که بیشتر سپری می‌شود بیشتر بر حقانیت صدا و اعتراض باور پیدا می‌کنم. مقاومت من در پیوند با مقاومت همه کسانی‌ست که هجمه تهدید و فشار، خم به قامت استوارشان نینداخته و نخواهد انداخت.

«من ایستاده‌ام» چرا که بحران اقتصادی و اجتماعی عمیقی که من را به اعتراض واداشت، هنوز وجود دارد و نه تنها رفع نشده که تشدید نیز شده است.

رنج و بازجویی در انفرادی‌های وزارت اطلاعات و پس از انتقال به زندان اوین، انتقال به قرچک ورامین یک خبر بد نیست.

زندان زندان است و زندانی زندانی! خانم مسئول زندان گفت با تصمیم دادستان و برای تأدیب من را قرچک ورامین منتقل می‌کنند. یعنی دستگاه قضایی و نهادهای بالادستی هم دقیقاً می‌دانند در اینجا چه خبر است: زندانی فاقد هر گونه امکانات اولیه، مملو از فشار و توهین و تحقیر. اکنون که زندانی این تبعیدگاه ضد انسانی هستم، آنچه که از روزهای انتهایی آبان سال گذشته تا امروز بر سرم آمده است را مرور می‌کنم؛ بازداشت غیر انسانی، شکنجه، بهتان، انفرادی، پخش #اعترافات_اجباری، ضرب و شتم و بازداشت خود و اعضای خانواده، زندان، از زندان به زندان، و از زندانی به زندانی دیگر!

از ۲۷ آبان سال گذشته تا به امروز، همه چیز مانند یک کابوس غیر واقعی، اما شوربخشانه درآورد و واقعی بوده است. مگر من چه کرده بودم که نهادهای قضایی و امنیتی حکومت، کمر همت بر نابودی زندگی من بسته‌اند؟ نهاد امنیتی دنبال چند قربانی است تا اعتراضات گسترده کارگران هفت تپه را به گردن آنها

شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۹۸ - ۸ ژوئن ۲۰۱۹

صبح روز دوشنبه ۱۳ خرداد، مسئول بند در زندان اوین من را برای رساندن خبری احضار کرد. خانم مسئول بند سراسیمه و نگران به من گفت که حامل خبری ناگوار است. با وجود اینکه در ماه‌های اخیر هر روز شنونده اخبار ناگوار بوده‌ام، اما از اینکه این خبر می‌تواند تصادف اعضای خانواده‌ام در مسیر دزفول- تهران برای ملاقات با من باشد، به خود لرزیدم.

دنایای زندان دنیای بی‌خبری است. زندانی در حالی که «هست» در واقع «نیست»، چرا که از آنچه آن‌سوی دیوارهای زندان می‌گذرد، غالباً اطلاع دقیقی ندارد. در نتیجه گاهی حتی خبر خوب هم برای زندانی بد است. خاصه آن که آن روز تلفن زندان هم قطع بود. اما خبری که به زعم مسئول بند، بد بود، تصمیم بر انتقال من از زندان اوین به زندان قرچک ورامین بود. زندانی که عموم زندانیان سابق در آن از وضعیت غیر انسانی و تحمل‌ناپذیر آن سخن گفته‌اند و حتی از دید مسئول زندان هم شکنجه‌گاه و تبعیدگاه است. اما پس از تحمل زندان‌های متعدد، پس از تحمل روزها

ایران: مریم اکبری منفرد، زندانی سیاسی را آزاد کنید

سازمان مجاهدین خلق هستند و یک بار دیدار آنان در عراق به محاربه محکوم شد. او همیشه عضویت در سازمان مجاهدین خلق و یا دنباله‌روی از این سازمان را رد کرده است؛ و هیچ مدرکی که خلاف این را اثبات کند نیز وجود ندارد.

در خرداد ۸۹، او توسط محمد مقیسه، قاضی بدنام شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ۱۵ سال زندان محکوم شد. در شهریور ۸۹، دیوان عالی حکمش را تأیید کرد. مریم از زمان بازداشت خود در ۸ دی ماه ۸۸ تاکنون زندانی است.

طبق قانون جدید مجازات اسلامی، اتهام او می‌توانست لغو شود

حکم مریم اکبری منفرد طبق قوانین قدیمی مجازات اسلامی صادر شد که در سال ۱۳۹۲ با قوانین جدیدی جایگزین شدند.

ذیل ماده ۱۸۶ قوانین قدیمی، هر عضو، یا هوادار یک سازمان که به قصد براندازی جمهوری اسلامی، اسلحه به دست می‌گرفت، محارب محسوب می‌شد. حتی اگر شخصاً در هیچ‌یک از فعالیت‌های مسلحانه آن سازمان شرکت نکرده بود.

در قوانین جدید که در سال ۱۳۹۲ وضع شده، ماده قدیمی ۱۸۶ مورد بازبینی قرار گرفت با چندین ماده شامل مواد ۲۷۹ و ۲۷۸ جایگزین شد. این مقررات جدید به‌طور قابل توجهی دامنه محدودتری را در مقایسه با تلقی مرسوم از جرم محاربه اتخاذ کرد، از جمله محدود کردن محاربه به شرایطی که فرد یا عضو یک گروه مسلحانه است و یا شخصاً اسلحه به دست گرفته بگیرد. به این ترتیب این جرم برای هواداران چنین سازمانی قابل اطلاق نیست و همچنین نمی‌تواند در قبال کسانی که با اعضای چنین سازمانی تماس برقرار می‌کنند و یا از نظرات آنها به‌طور شخصی حمایت می‌کنند، به کار رود.

که باید سلب می‌شده است. تمایلات شخصی یک قاضی نباید بر قانون چیره شود.

شادی صدر، مدیر اجرایی عدالت برای ایران گفت: «همان‌طور که قاضی خودش تأیید کرده است، چنین بهای سنگینی که مریم می‌پردازد، به دلیل اعمالش نیست فقط به خاطر این واقعیت است که خویشاوندان او از اعضای سازمانی مخالف جمهوری اسلامی بوده‌اند. این موردی به غایت روشن از مجازات دسته جمعی و نقض فاحش اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری است که در هر دو سیستم قضائی ایران و قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است.»

اتهاماتی که هرگز اثبات نشد

مریم اکبری منفرد، ابتدا بر اساس اتهام حمایت از سازمان مجاهدین خلق که فعالیت‌های آن در ایران ممنوع است در خرداد ۸۹ محاکمه و به جرم «محاربه با خدا» محکوم شد؛ جرمی که در دسته جرایم مرتبط با حدود اسلامی است و طبق قوانین شریعت اسلامی مجازات‌هایی معین و جدی را در پی دارد.

مریم فقط به دلیل برقراری تماس تلفنی با خویشاوندانش که از اعضای

سه شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۸ - ۲۱ مه ۲۰۱۹
از سال ۸۸ در حبسی ناعادلانه، او در سال ۹۶ باید آزاد می‌شد

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۸: کمپین حقوق بشر ایران و عدالت برای ایران در بیانیه‌ای مشترک اعلام کردند که ایران بایست به حبس بیرحمانه و غیرقانونی مریم اکبری منفرد که بنابر اتهامات بی پایه و اساس نزدیک به ده سال زندانی است و باید در سال ۱۳۹۶ از زندان آزاد می‌شده، خاتمه دهد و او را فوراً آزاد کند.

این دو سازمان حقوق بشری در این بیانیه خاطر نشان کردند که نه تنها اتهامات علیه مریم اکبری منفرد هرگز به اثبات نرسید، بلکه طبق قوانین جدید در ایران، محکومیت او باید خاتمه می‌یافته است. حتی اگر مریم بر اساس اتهامات جدیدی دوباره محکوم می‌شد، او دو سال پیش می‌توانست برای آزادی واجد شرایط باشد. اما دستگاه قضائی ایران از اجرای قانون در این‌باره امتناع می‌کند.

هادی قائمی، مدیر اجرایی کمپین حقوق بشر در ایران گفت: «برای نزدیک به ده سال، مریم اکبری منفرد در زندان به واسطه حکمی رنج برده است که حتی قوانین ایران می‌گوید



به همین دلیل اگر مریم اکبری منفرد تحت قانون جدید محاکمه می‌شد، به جرم محاربه محکوم نمی‌شد. از آنجایی که ملاقات خویشاوندان در کمپ اشرف در عراق (جایی که اعضای خانواده او در آن زندگی می‌کردند)، دلیلی بر عضویت در سازمان مجاهدین خلق و یا دنباله‌روی از این سازمان نیست. افزون بر این، طبق ماده ۱۰ قانون جدید، وقتی تغییرات این چنینی در قانون به مرحله اجرا می‌رسد، و قانون جدید به نفع متهم است باید عطف به ما سبق، و در مورد همه کسانی که طبق قانون قدیمی محکوم شدند، اعمال شود. به این ترتیب، اکبری منفرد باید تبرئه و فوری از زندان آزاد می‌شده است.

در اواخر سال ۱۳۹۴، مریم اکبری منفرد با این استدلال که طبق مواد ۱۰ و ۲۷۹ قانون جدید، محکومیت او باید لغو شود، درخواست اعاده داری خود را از زندان به دیوان عالی کشور فرستاد. در فروردین ۹۵ دیوان عالی کشور درخواست او برای بررسی مجدد پرونده‌اش را رد کرد اما به صراحت به ماده ۱۰ قانون جدید اشاره کرد و اظهار داشت که مریم اکبری منفرد بر اساس قانون جدیدی که به اجرا در آمده و به نفع متهم است، می‌تواند از طریق دادگاه بدوی برای تقلیل و یا کاهش محکومیت خود اقدام کند. در پی این حکم، پرونده اکبری منفرد به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران برگشت داده شد.

در پی توجیهی کامل به تصمیم دادگاه عالی و تعهد قانونی تحت ماده ۱۰ قانون جدید، قاضی صلواتی از ایجاد هرگونه تغییری در محکومیت اولیه مریم خودداری کرد و حکم اولیه او را بدون هیچ استدلال و توجیهی ایقا کرد. اگر دادگاه از قانون و حکم دادگاه عالی پیروی کرده بود، محکومیت اکبری منفرد به جرم محاربه نباید پابرجا می‌ماند و به برائت و یا به محکومیتی کمتر برای اتهامی سبک‌تر تبدیل می‌شد.

واجد شرایط برای آزادی در سال ۹۶، طبق قوانین ایران حتی در شرایطی که درخواست اعاده داری در پرونده مریم منجر به محکومیتش شد و دادگاه بدوی نیز او را تبرئه نکرد، محکومیت او می‌توانست براساس اتهامی سبک‌تر در دایره جرائم تعزیری باشد. تحت قوانین مربوط به این جرائم، او می‌بایست مجازاتی آسان‌تر و کوتاه مد تر را متحمل شود؛ به طور مثال

طبق ماده ۴۹۹، حداکثر ۵ سال زندان.

مریم در هیچ شرایطی نمی‌بایست به حکمی سنگین، مانند آن که در ابتدا و به جرم محاربه دریافت کرد محکوم شود. در بدترین حالت اگر او به همان ۱۵ سال زندان با استناد به قوانین مربوط به جرائم تعزیری محکوم شده بود، هم‌اکنون می‌توانست برای آزادی مشروط واجد شرایط باشد. بر اساس ماده ۵۸ قانون جدید هرگاه فردی به دلیل ارتکاب جرایم تعزیری به بیش از ۱۰ سال زندان محکوم شود، پس از طی کردن نیمی از دوران محکومیت برای آزادی مشروط واجد شرایط می‌شود.

طبق قوانین ایران، دوران بازداشت مریم پیش از محاکمه و زمان‌هایی را که قبل از محکومیت در زندان گذراند نیز در مدت زمان حبس او محاسبه می‌شود. بنابراین، در مورد مریم اکبری منفرد، حتی اگر احتمال بعید اینکه حکم ۱۵ سال زندان او به عنوان یک مجازات تعزیری دوباره صادر شده باشد را در نظر بگیریم، او می‌بایست پس از گذراندن ۷ سال و نیم از دوران محکومیتش یعنی در تیرما ۱۳۹۶ از زندان آزاد می‌شود.

محرومیت از مراقبت‌های پزشکی و مرخصی در کل دوران زندان

مریم اکبری منفرد در همه دوران حبس خود، رفتارهای خشن و تنبیهی را متحمل شده است. مقامات اجازه هیچ‌گونه مرخصی پزشکی را با وجود مشکلات جدی تیروئید و دیگر مشکلات پزشکی که نیاز به درمان دارد را به او نداده‌اند. حتی به او اجازه یک روز مرخصی از زندان داده نشده است. (زندانیان در ایران می‌توانند به‌طور موقت برای دیدار خانواده خود از زندان مرخصی بگیرند).

بر اساس آنچه حسن جعفری، شوهر اکبری منفرد می‌گوید، مقامات درخواست‌های مکرر برای مرخصی استعلاجی مریم را حتی با وجود تودیع وثیقه بی‌پاسخ گذاشته‌اند. در مهر ۹۶ و در مصاحبه‌ای با کمپین حقوق بشر ایران، حسن جعفری گفت: «در سال ۹۲ ما مبلغ یک میلیارد و صد و پنجاه میلیون تومان را به عنوان وثیقه‌ای که مقامات برای مرخصی او از زندان خواسته بودند، فراهم کردیم. اما تا الان هیچ اتفاقی نیفتاده است. آنها اجازه مرخصی او از زندان را صادر نمی‌کنند و نمی‌گویند چرا. فقط می‌گویند وزارت اطلاعات یا دادستان مخالف مرخصی او از زندان است.»

رفتار تنبیهی، بهایی است که زندانی

سیاسی در ایران به طور معمول می‌پردازد؛ به ویژه زندانیانی که از حبس ناعادلانه خود و یا شرایط غیر انسانی در زندان به‌صراحت حرف می‌زنند.

اکبری منفرد در یک نامه سرگشاده به هر دو موضوع محرومیت روزمره زندانیان سیاسی از مراقبت‌های پزشکی و اعدام‌های فراقضائی خواهر و برادرش اعتراض کرده است.

سه برادر و یک خواهر مریم در دهه ۶۰ به دلیل فعالیت در گروه‌های سیاسی مخالف اعدام شدند. اکبری منفرد در یک شکواییه رسمی در مهر ماه ۹۵، خواستار تحقیق قضائی درباره اعدام خواهر و برادرش و محل دفن آنها شد. او نوشت: «برادر کوچک‌ترم، عبدالرضا اکبری منفرد، در سال ۵۹ و در "حالی که دانش‌آموز بود و فقط ۱۷ سال داشت، بازداشت شد. جرمش پخش نشریه مجاهد بود. او سه سال تمام در سلول‌های انفرادی زندان گهر دشت - رجایی شهر به سر برد و با وجود این که در دادگاه انقلاب تهران به سه سال حبس محکوم شده بود، تا سال ۶۷ در زندان نگه داشته شد و سرانجام در مرداد همان سال، با جمع کثیری از زندانیان، به شهادت رسید.»

در سال ۱۳۴۷، هزاران زندانی، به طور عمده از هواداران سازمان مجاهدین خلق و همچنین زندانیان دیگر به صورت مخفیانه و دسته جمعی توسط «هیات‌های مرگ» که توسط روح‌الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی تشکیل شده بود اعدام شدند. تاکنون هیچ پاسخگویی در قبال این کشتار جمعی انجام نشده و هرگونه تحقیق در این باره و یا سوگواری برای قربانیان این کشتار نیز ممنوع است.

در ادامه نامه اکبری منفرد آمده است: «علیرضا اکبری منفرد، برادر دیگرم، در ۱۷ شهریور سال ۶۰ دستگیر و در ۲۸ شهریور همان سال در زندان اعدام شد. تمام فرایند دستگیری، محاکمه و اجرای حکم او، در ۱۰ روز طی شد. در مراسم شب هفت او، ماموران به خانه ما حمله کردند و تعدادی از مهمانان را دستگیر و به زندان اوین و کمیته مشترک منتقل کردند. در میان دستگیرشدگان، مادر و خواهرم، رقیه اکبری منفرد، حضور داشتند. مادرم پس از پنج ماه از زندان آزاد شد. اما خواهرم، که از سوی دادگاه به هشت سال زندان محکوم شده بود، در مرداد سال ۶۷ و در حال گذراندن سال‌های پایانی دوران محکومیتش بود، اعدام شد.»

بیداد آسمان

ای قلقله آب در این دشت عطشناک

ای غافله ابر همه پهنه افلاک

ای یورش رگبار به ویرانی ایران

دانی که بسی زخم بود بر تن این خاک

دانی چه کشیده ست ز بیداد دیارم

دارد به تنش از ستم و جور دوصد چاک

افکن شرر صاعقه بر خانه ضحاک

عطر خوش نان نیست در این سفره محروم

بنگر تو به موج غم چشم تر مظلوم

تاراج فقیهان شده این میهن مغموم

نه از تاک نشان مانده اثر هیچ نه از تاک

افکن شرر صاعقه بر خانه ضحاک

ما نیز چو تو خیزش طوفنده موجیم

موجی که کنون کاخ ستم را کند آماج

از قافله فوج ستم پیشه حجار

بر جا نگذاریم نه یک خار و نه خاشاک

افکن شرر صاعقه بر خانه ضحاک

هشتاد میلیون گروگان یک آخوند روانی با لشگری از دزدان!



کپروش کلنام

سی و یک سال است که علی خامنه‌ای به عنوان رهبر، با ندانم کاری‌ها، رویا بافی‌ها، با خود بزرگ بینی بیمارگونه در میان انبوهی از دزدان و چابلوسان، که شماری از آنان سرداران پوشالی هستند، با کوشش برای برپایی در حقیقت یک "خلافت اسلامی" شیعه در منطقه، مردم ایران را به گروگان گرفته و آنان را هر روز بیش از پیش گرفتار رفتارهای روانی خود ساخته است. گفتن از این که در روند بیش از سه دهه رهبری او چه سرمایه‌ها از ایران بباد رفته است بی کوچکترین سودی نه تنها برای مردم که حتی برای حکومت مافیایی خود او، تنها تکرار است.

سر درگمی و پا گذاشتن در راه ویرانی ایران

حکومت اسلامی در همه زمینه‌ها با شکست روبرو شده است. خدای مورد ادعای خامنه‌ای، تار و پود این آخوند را با دروغ و ریا کاری بافته است. در همه این سال‌ها از پذیرش مسئولیت شانه خالی نموده و فرار نموده است. کوشش کرده است که همه فضاحت‌ها و رذالت‌هایی را که با همراهی فرندش آقا مجتبا (مجتبی)، دولت پنهان و امنیتی‌های آدمکش بیار آورده است، به دیگران نسبت دهد. ابایی نداشته است که برای نگاهی‌اندازی از موقعیت خود اگر نیاز باشد، هرکسی را ذبح اسلامی بفرماید. همه تصمیم‌گیری‌های مهم از آن میان روند پیش برد پنهان برنامه هسته‌ای، دخالت در کشورهای دیگر و تشکیل گروه‌های مزدور و مفت‌خوار و براه انداختن درگیری و کشتار در این کشورها، مذاکره پنهان با آمریکا، روند رسیدن به برجام و... همه با دستور و دخالت مستقیم او انجام گرفته و همه هم با زیان، بدنامی و آبروریزی روبرو گشته ولی آقا که حتی در کار کتاب‌های آموزشی آموزگاه‌ها و دانشگاه‌ها نیز دخالت می‌کند، مسئولیت خود را انکار کرده و خود را از خطا میرا دانسته است! در تمام این سال‌ها، همه کوشش ویرانگرش را بکار برده تا با دروغ

کشوری چون نروژ نیز در آن دست داشت مهم بود، همانگونه که شماری کارشناسان گمان می‌کردند، بیشترین امکان را به دست داشتن حکومت اسلامی ایران در این خرابکاری‌ها داد. اینک نیز خبر برخورد راکتی در نزدیکی سفارت آمریکا در عراق منتشر شده است. کارهای خطرناکی که اگر پاسخ بگیرد فاجعه‌ای بزرگ را برای مردم ایران رقم خواهد زد. خامنه‌ای و حکومت تبهکارش هیچگاه شهامت آن را نداشته‌اند که چون دیگر گروه‌های تبهکار اسلامی مانند طالبان، داعش و یا بوکو حرام مسئولیت جنایت‌هایشان را به عهده بگیرند. آن‌ها همیشه دخالت خود را انکار نموده و خود را پشت گروه‌های مزدور دست پرورده، پنهان کرده‌اند شرم هم نمی‌کنند که هم رهبر و هم شماری دیگر از بالاترین سران حکومت، تا کنون در دادگاه‌هایی در سه کشور فرانسه، آلمان و آرژانتین به شکلی قانونی و رسمی و با ارائه سندهای انکار ناپذیر، به عنوان تروریست و آدمکش محکوم شده‌اند و تا کنون بیش از ۴۰ تن از آنها در لیست سیاه آدمکشان و تبهکاران قرار گرفته‌اند. شرم نمی‌کنند که با پول فراوانی که از کیسه مردم هزینه می‌کنند، دست به مغز شویی جوانان در کشورهای منطقه زده و به نام "اسلام خونریز خود" برای رفتن به "بهشت خیالی و دروغین" آنان را به ترور، آدمکشی و انتحار تشویق می‌کنند. فرق نمی‌کند که این جوانان نگویند بخت ایرانی، افغانستانی، پاکستانی، عراقی، لبنانی سوریه‌ای و یا یمنی باشند. همه در دام فریب‌های این حکومت مافیایی گرفتار آمده‌اند.

پردازهای، کارهای مهمی که به سرنوشت مردم و میهن ما ارتباط داشته است را از چشم مردم پنهان نگاه دارد. همه کارها را با زد و بندهای پنهان و پشت پرده حتا گاه بدون آگاهی دولت‌ها و مجلس‌های قلابی به شکلی پیش برده است که اگر روزی به گرفتاری منجر شد و راز از پرده برون افتاد، بگوید نه تنها در این زمینه دخالتی نداشته که تذکر و هشدار نیز داده است! این روند سیاست‌های بیمار گونه رهبر مقدس اینک او را به جایی رسانده است که حتا نمی‌داند چه بگوید و به کجا رو بیاورد زیرا شیرازه کارهای مملکت از هم گسیخته است! تنها یک رهبر روانی در چنین وضعی که ایران را به آن دچار کرده است، می‌تواند بازهم ریا کاری کند و بگوید: نه مذاکره می‌کنیم و نه جنگ می‌کنیم ولی در همان حال پشت پرده دست به یک برنامه ریزی ایران بر باد ده زده و مزدوران خود را وا دارد به خرابکاری! آقا که خیالش راحت است، در کاخ و میان نگاهبانان بسر برده، نه غم نان دارد و نه سودای کار. ایران نیز مورد یورش نظامی قرار بگیرد نخستین کسی که به سوراخی بخزد، همین جناب خامنه‌ای شجاع السلطنه است!

چنین دیوانگی‌ها، ایران را به آتش می‌کشد

نگارنده در نوشته پیشین خود یادآور شده بود که این حکومت و رهبر معظم با سرداران پوشالی توان جنگ رو در رو با آمریکا را نخواهند داشت و چون همیشه کوشش می‌کنند با دست زدن به ترور و خرابکاری در پی امتیاز گیری باشند، شاهد بودیم که در هفته گذشته در چهار کشتی در بندر فجیره بمب گذاری شد و حوثی‌ها نیز با پهپاد ساخت حکومت ایران، به دو منطقه نفتی عربستان آسیب وارد آوردند. حکومت اسلامی برای رد گم کردن چون همیشه ریاکارانه این خرابکاری‌ها را محکوم و فورن (فوراً) انگشت اتهام را به سوی اسرائیل نشانه رفت. کسی ولی نه محکوم نمودن و نه اتهام حکومت اسلامی به اسرائیل را جدی نگرفت. بررسی‌ها، که به ویژه از این نظر که

سیاست نادرست شماری از کوشندگان در اپوزیسیون

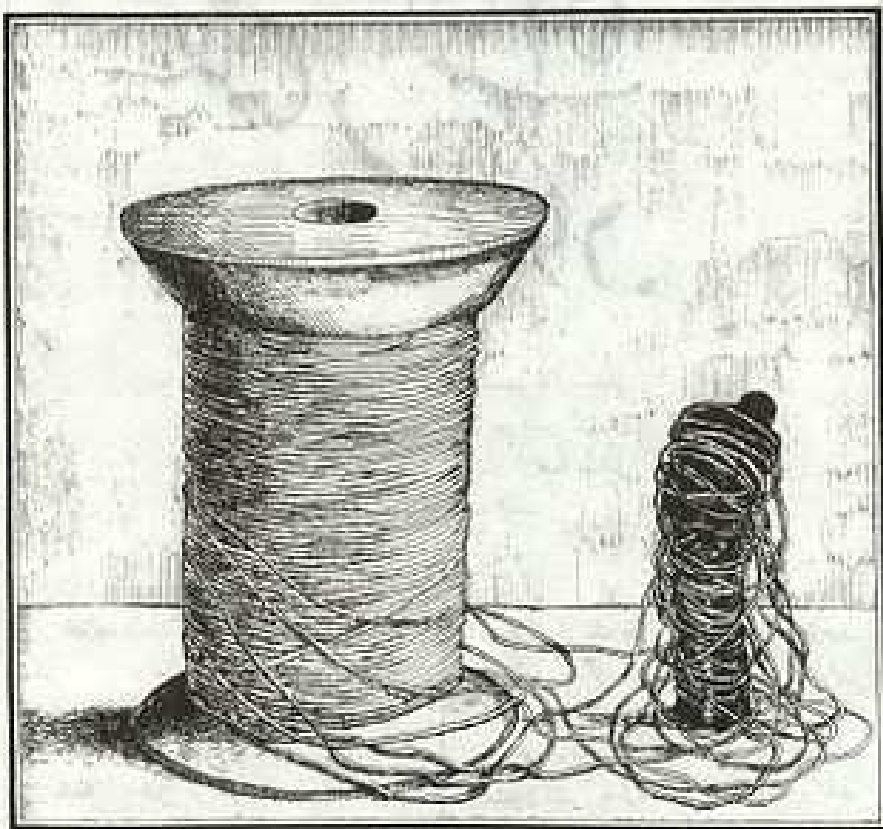
سرنوشت مردم و میهن برای نگارنده به عنوان یک ایرانی از اهمیت ویژه برخوردار است بنا بر این جنگ را که بی تردید به فروپاشی زیر ساخت‌های جامعه ایران خواهد انجامید و پایانش به هیچ رو روشن نیست که چه بر سر مردم و میهن ما خواهد آمد، یک فاجعه وحشتناک می‌دانم. ولی از دید من، باید ارزیابی درستی داشت که چرا وضع به چنین دور خطرناکی رسیده است؟ آیا آمریکا، اسرائیل و یا عربستان و دیگر کشورها این وضع را به وجود آورده‌اند یا سیاست‌های ویرانگر و آتش افروزانه حکومت اسلامی به رهبری آخوند بی درک و درایتی چون خامنه‌ای و دولت مافیایی پنهان او ایران را به این پرتگاه خطرناک رسانده است؟

چهل سال به هر کار کثیف و جنایتی دست زده اند؛ بارها گروگان گیری کرده‌اند و هم اکنون شماری گروگان‌ها از ملیت‌های گوناگون و یا دو تابعیتی در زندان‌های اسلامی گرفتار هستند؛ سفارت خانه‌هایشان را به لانه جاسوسی مبدل کرده و از امتیازهای دیپلماتیک نهایت استفاده‌های رذیلانه را برده اند؛ در کشورهای گوناگون بمب گذاری کرده و آدم کشته و ترور کرده اند؛ در قاچاق مواد مخدر، به هر جا که توانسته‌اند، دست داشته‌اند (توجه کنید که تنها در شش تا هشت ماه گذشته چه میزان محموله‌های بزرگ هرویین از کامیون‌ها و کشتی‌هایی که در ایران بارگیری کرده‌اند، کشف شده است)؛ به عنوان نخستین کشور در جهان برای پنهان کردن پول‌های کثیف (پول شویی) شناخته شده اند؛ همه منطقه را با جنگ‌های نیابتی بهم ریخته‌اند که سدها هزار قربانی به جا گذاشته است؛ چهل سال خواستار نابودی اسرائیل (یک عضو رسمی سازمان ملل) شده‌اند و بارها در روند صلح میان فلسطینیان و اسرائیلیان خرابکاری نموده و از آن جلو گیری کرده اند؛ در همه مذاکره‌ها در گام نخست خواستار پنهان کاری و در گام پس از آن در اندیشه فریبکاری بوده‌اند (به اعتراف تازه صالحی مراجعه کنید که چگونه به روشنی می‌گوید ما در برجام دروغ گفتیم و سر آن‌ها کلاه گذاشتیم)؛ به هیچ یک از پیمان‌های جهانی پابند نبوده مگر آنجا که برایشان سودی در بر داشته است و.... آنوقت می‌خواهیم بردباری دیگر کشورها به پایان نرسد و با پدیدار شدن کسی چون ترامپ که خوب یا

بد، به درستی حکومت اسلامی را به چالش گرفته است تا راه بر خرابکاری‌های بیشتر او ببندد را ما به جنگ افروزی متهم کنیم! روشن است که هم او، هم رهبران در کشورهایی چون اسرائیل، عربستان، امارات و... که یک بند آماج خرابکاری‌ها و آتش افروزی‌های حکومت اسلامی بوده‌اند، تا ابد دست روی دست نگذاشته و سر انجام زمانی چون این روزها در اندیشه ریشه کن کردن این حکومت مافیایی نفرت انگیز بر می‌آیند؟ فراموش کرده‌ایم که این حکومت چگونه در ساک‌های زیارت کنندگان مکه بدون آگاهی آنان، مواد منفجره

در وضع کنونی، بیشترین سنگینی نوشته‌ها و گفته‌های خود را بر جنگ طلبی آمریکا استوار می‌کنند و بدین ترتیب خواسته یا ناخواسته به یاری این حکومت مافیایی آدمخوار می‌پردازند!

ساده ترین راه پیش گیری از جنگ
نگارنده بارها و بارها یاد آور شده است که مسالمت جویانه ترین راه حل مشکل مردم ایران و گرفتاری با حکومت اسلامی، یک همه پرسی با کنترل کامل از سوی سازمان ملل و دیگر سازمان‌های حقوق بشری است. این برای خامنه‌ای و دیگر سران تبهکار حکومت اسلامی نیز بهترین راه



مخفی کرده و می‌خواست در یک چنین مراسم بگفته آخوندها مهم در جهان اسلام، جنایت بزرگی بپا کنند؟ این‌ها به خدایی هم که این همه در زیر نامش سینه می‌زنند، باوری ندارند! سال‌ها کوشش کردند که این مراسم را به تظاهرات و خشونت بکشانند. شما یک نمونه در این چهل سال ببابوید که این حکومت به رهبری دو امام خونریز خود، گام مثبتی به سود مردم ایران و جهان برداشته باشد؟

تاسف بار است که شماری از اپوزیسیون در سردرگمی به جای ارزیابی درست از چگونگی قرار گرفتن

حل و شانس زنده ماندن است زیرا سبب می‌شود که در صورت نفی حکومت از سوی مردم، آنها یک روند قانونی محاکمه را با شرکت نمایندگان از سازمان ملل برای ارزیابی کار دادگاه‌ها، داشته باشند و از خونریزی‌ها و انتقام جویی‌های کور جلوگیری شود. آیا در زمان کنونی که ایران و مردم ایران در روزگار بسیار سخت و خطرناکی بسر می‌برند، راهی بهتر از این برای پیش گیری از جنگ و تعیین سرانجام حکومت اسلامی، وجود دارد؟

حسین سلامی فعال صنفی و معلم مازندرانی بازداشت شد



یا کفالتی آزاد و از سوی نهاد امنیتی مربوطه اعلام شده که طی هفته آینده پس از دریافت احضاریه الکترونیکی باید به شعبه مربوطه مراجعه کند.

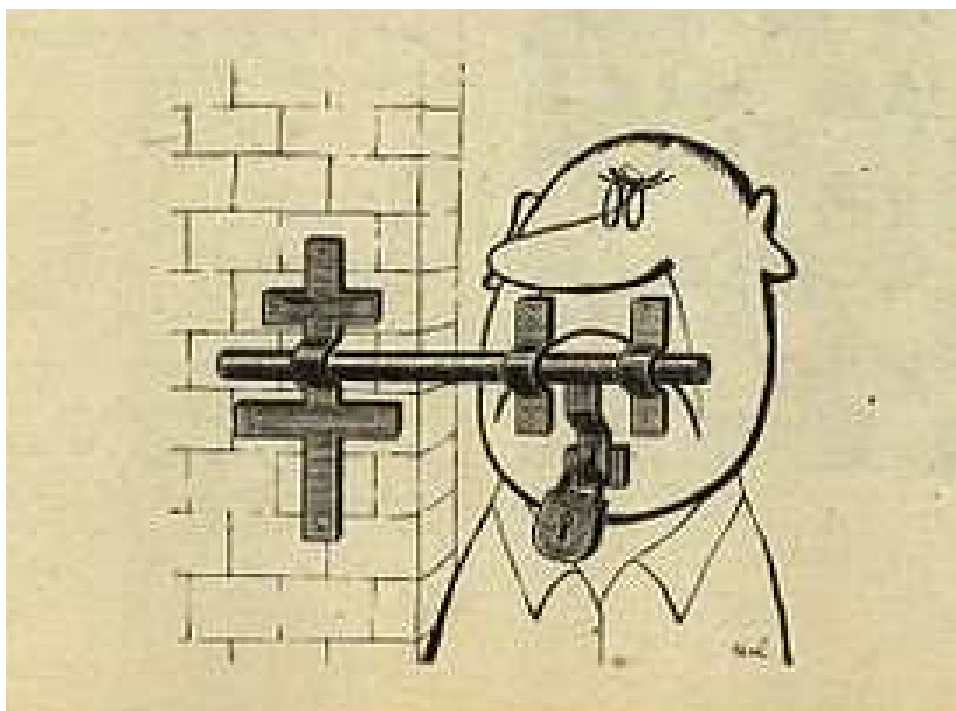
واکنش وزارت خارجه آمریکا به تحصن معلمان در ایران: جمهوری اسلامی منافع اسد را به مردم خود ترجیح می‌دهد

وزارت خارجه آمریکا چهارشنبه ۱۵ اسفند ۹۷ در حساب توئیتر فارسی خود نوشت: «دنیا صدای معلمان ایرانی را می‌شنود، اما رهبران ایران همچنان بشار اسد، حزب الله، حماس و حوثی‌ها را به مردم خود ترجیح می‌دهند.»

روز سه‌شنبه ۷ خرداد پس از صدور وثیقه از سوی دادیار پرونده برای او و ناتوانی خانواده برای تودیع سند ملکی به عنوان وثیقه در وقت اداری، بازداشت و به بازداشتگاه منتقل شده است. بنا بر این گزارش در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ماه ماموران امنیتی و لباس شخصی پس از مراجعه به منزل حسین سلامی با ارائه حکمی از سوی شعبه دو دادیاری ساری اقدام به تفتیش منزل این فعال صنفی کردند و تعدادی از وسایل شخصی از جمله موبایل، لپ‌تاپ و کامپیوتر را ضبط و او را به پلیس امنیت احضار و مورد بازجویی قرار دادند. بر اساس اطلاعات موجود، بازجویی صورت گرفته مربوط به حضور در تجمعات و تشویق معلمان دیگر به تحصن بوده؛ این فعال صنفی پس از بازجویی بدون دریافت هر گونه وثیقه

خرداد ۸، ۱۳۹۸

حسین سلامی، از اعضای کانون صنفی معلمان استان مازندران «حسین سلامی فعال صنفی و از معلمان استان مازندران در پی احضار به دادگاه انقلاب ساری و پس از مراجعه به دادگاه بازداشت شد. کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی روز چهارشنبه ۸ خرداد گزارش داد که، حسین سلامی از اعضای کانون صنفی معلمان استان مازندران



پایداری و ایستادگی معلمان در مقابل نظام آخوندی

معلمان به زندان می روند تا به ملت ایران درس دهند که دیکتاتورها تنها با رعب و وحشت میتوانند حکومت کنند ، اگر فضای رعب و وحشت شکسته شود که شکسته شده ، مردم برای گرفتن حقشان که همان آزادی و دموکراسی باشد وارد صحنه شده و در اینصورت استبداد ناچار رعب نشینی میکند.

ملت قهرمان ایران ، همکاران فرهنگی عزیز! —————

تاریخ ایران از صفحات زرین و ننگین نوشته شده و نوشته خواهد شد. برگ های زرین تاریخ از ان شما و برگ های ننگین تاریخ از استبدادیون حاکم است. زندان برای شما عزت و سربلندی و برای اخوندهای حاکم ذلت و خواری می آورد.

بنابر این، محکم و شفاف و روشن در مقابل استبداد حاکم بایستید و بسیار شفاف از حقوق ملت، که آزادی و دموکراسی باشد دفاع کنید تا خواسته ی بر حق مردم که همان آزادی و دموکراسی باشد در میان مردم کوچه و بازار مطرح و به یک شعار ملی تبدیل شود.

در پایان درود می فرستم به شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران و تشکر میکنم از آنها که در سال تحصیلی ۹۸-۹۷ تا کنون برای گرفتن حق از ظالمان ، ۴ اعتصاب سراسری راه انداختند. اگرچه در این راه هزینه های بسیار داده اند که نمیشود در این مقاله ی کوتاه از تمام آن هزینه ها و افراد همچون آقای رمضان زاده از بجنورد که چندین بار دستگیر شده و یا آقای حمیدرضا جعفری از چناران و همینطور از امثال آقای کمال جعفری استاد بازنشسته ی دانشگاه مشهد که به ۱۳ سال زندان محکوم شده اند نام برد. معلم معلم است چه در دانشگاه برای جوانان درس بدهد و چه برای بچه ها و نوجوانان درس بدهد. معلمان درس تاریخ ، در کلاس های درس ، در حکومت آزاد ایران با غرور و سربلندی، تاریخ ایران را به شاگردانشان، درس خواهند داد که معلمان نقش بسیار سازنده و بزرگی در رساندن ملت ایران به آزادی و دموکراسی داشته اند.

ایران مشهد سیدهاشم خواستار نماینده ی معلمان آزاده ی ایران ۲۵ اردیبهشت ۹۸



علیه شما چی شعار می دادند؟ شعار می دادند: دشمن ما داخلیه دروغ میگن خارجیه -یک اختلاس کم بشه مشکل ما حل میشه - دشمن ما همینجاست دروغ میگن امریکااست - درد ما درد شماست مردم به ما ملحق شوید - کارگر، دانشجو، معلم اتحاداتحاد. میدانید این شعارها چی معنی میده؟ یعنی خورشید آزادی بزودی میهن ما ایران را درخشان و نورانی خواهد کرد. کدام حکومت آزاد و دموکراتیک است که بخاطر فعالیت صنفی حتی یک معلم را در زندان داشته باشد؟ ولی جمهوری اسلامی ایران خانمها و آقایان ۱ هاله صفرزاده ۲ محمدعلی زحمتکش ۳ یاسر امینی آذر ۴ ناجی سواری ۵ ماهر دسومی ۶ علی عیباوی ۷ عطائ الله احسنی ۸ اسماعیل عبدی ۹ محمود بهشتی لنگرودی ۱۰ محمد حبیبی ۱۱ عبدالرضا قنبری ۱۲ روح الله مردانی ۱۳ دکتر فرهاد میثمی ۱۴ مهدی فراهی شاندیز ۱۵ ارژنگ داوودی و... را در زندان دارد.

درود بر شما معلمان، درود بر مقاومت شما که نه تنها افتخار بشریت که افتخار ملت ایران و بخصوص افتخار جامعه ی فرهنگیان ایران هستید. ما معلمان زندانی نه تنها زندان که ایران را مدرسه ی عشق میکنیم، عشق به آزادی و ترقی و پیشرفت ملت ایران که در سایه ی آزادی به همه چیز خواهد رسید. رسیید. معلمان اگر قبلا برای یک کلاس ۳۰ نفره به مدرسه می رفتند. اکنون برای کلاس هشتاد میلیونی به زندان می روند تا به ملت ایران درس مقاومت و آزادگی بدهند که میشود در مقابل دیکتاتور و استبداد ایستاد.

” ما معلمان زندانی نه تنها زندان را مدرسه ، که ایران را مدرسه میکنیم تا با مقاومتمان در زندان به ملت قهرمان ایران ، درس مقاومت و آزادی بدهیم ” در اردیبهشت سال ۱۳۹۷ که نیروهای امنیتی به خانه ام هجوم آوردند و موبایل و کامپیوتر را با خود بردند (۵ شماره ی موبایل خود ، همسر ، فرزند و نوه ام هنوز مسدود است و لوازم را بعد از ۸ ماه برگرداندند). به کمک دوستان اعلام کردم که از گروه تلگرامیم خارج شوند چون تلگرامم کامل در کنترل اطلاعات است. اما نه تنها دوستان از گروه خارج نمیشدند که پست های بسیار تندی بر علیه حکومت اخوندی می گذاشتند.

یکی از این پست ها که هیچ وقت فراموش نمی کنم پست آقای محمد علی زحمتکش معلم از شیراز است که نوشته بود ما برای بازی پوکر به این جا نیامده ایم، آمده ایم که پایه های استبداد را به لرزه در بیاوریم. با همسر مشغول خواندن بودم که اشک در چشمانم جمع شد ، خودم را کنترل کردم که جلو همسر از شجاعت این معلم گریه نکنم. باز سال گذشته بعد از آنکه آقای زحمتکش با وثیقه از زندان آزاد شد به او تلفن زدم . گفت بازجو به من گفته خواستار با سر پل مجاهدین در ارتباط است، تو چرا آدمین گروهش بوده ای؟ به بازجو گفتم الان هم اگر آزاد شوم و خواستار از من بخواهد، آدمین گروهش میشوم

ملت قهرمان ایران ، همکاران فرهنگی! از من سنی گذشته و دنبال مرید و شهرت و مقام و ... نیستم. تنها پیرو این شعر مولانا هستم: «باران که شدی میسر این خانه ی کیست - سقف حرم و مسجد و میخانه یکیست » آزادی برای دشمنان و مخالفان و منتقدان یک حکومت ، باید برقرار باشد در غیر اینصورت حکومت جمهوری اسلامی و یا حکومت شاهنشاهی میشود. جمهوری اسلامی حکومت نا مشروع و غیر قانونی و تروریست است . چون بر اساس یک انتخابات آزاد در قدرت نیست . نامشروع و غیر قانونی است و اگر به هر ایرانی بگویند ۱۰ نفر را که این حکومت ترور کرده نام ببرد فوراً نام میبرد.

آهای حاکمان اخوند! در ۱۲ اردیبهشت ۹۸ یعنی کمتر از دو هفته قبل در همین شهر مشهد ، پایتخت معنوی و شهر رهبر جمهوری اسلامی ایران ، میدانید معلمان بر

ماfiای فساد چگونه ۳۰ میلیارد دلار را یک ساله از چرخه اقتصاد ایران خارج می کند؟

علی رنجی پور: دو هفته

پیش یک مقام رسمی در وزارت اقتصاد ایران، از عدم بازگشت ۳۰ میلیارد از کل ۴۰ میلیارد دلار صادراتی سال ۹۷ و فرار سرمایه صحبت کرده بود. چند روز بعد رئیس سازمان توسعه تجارت منکر فرار سرمایه شده و گفته بود عدم بازگشت ۳۰ میلیارد دلار به ایران غیرممکن است و این پول از کانال دیگری حتماً به ایران بازگشته است.

اما واقعیت چیست؟ در این گزارش سعی می‌کنیم با بازخوانی فکت‌های موجود ببینیم چه کسی راست می‌گوید؟ حجم پولی که پارسال صادرکنندگان رسمی، تحت نظارت نهادهای دولتی به ایران بازنگردانده یا به عبارت دیگری از کشور خارج کرده‌اند، تقریباً چقدر است؟ و این صادرکنندگان دقیقاً چه کسانی‌اند؟

حرف حساب مدعیان فرار سرمایه چیست؟

حسین میرشجاعیان -معاون سابق و مشاور فعلی وزیر اقتصاد ایران، بیست و یکم اردیبهشت ماه به خبرگزاری ایسنا گفته بود: «۳۰ میلیارد دلار از مجموع ۴۰ میلیارد دلار ارزهای حاصل از صادرات [غیرنفتی] نه به صورت کالا و نه به هیچ صورت دیگری وارد کشور نشده و مصداق فرار سرمایه است.»

استدلال این مقام مسئول در وزارت اقتصاد، داده‌های قابل ردیابی و اندازه‌گیری سامانه نیما و کارت‌های

بازرگانی است. البته این اطلاعات به صورت عمومی در دسترس نیستند و نمی‌توان مستقلاً ادعای آقای میرشجاعیان را تأیید یا رد کرد، اما به هر حال او مدعی است:

«آمار عدم بازگشت ارزهای صادراتی از سامانه نیما به دست می‌آید و مشخص می‌شود که صادرکنندگان چقدر ارز صادر کرده و چقدر به سامانه نیما برگردانده‌اند. برخی ادعا می‌کنند که از طریق ارزهای صادراتی، خودشان واردات مواد اولیه را انجام داده‌اند که همه این‌ها از طریق کارت‌های بازرگانی و همچنین سامانه نیما قابل بررسی است. آنچه مشخص است ۳۰ میلیارد دلار از ارز صادرات غیرنفتی در بین هیچ کدام از موارد مربوط به واردات مواد اولیه نبوده است و عملاً مشمول صادرات بدون بازگشت ارز است.»

منکران فرار سرمایه چه می‌گویند؟

اما محمدرضا مودودی، سرپرست سازمان توسعه تجارت ایران منکر «فرار سرمایه» است و اتهام «خیانت» به صادرکنندگان را بی‌انصافی در حق کسانی می‌داند که جور کاهش صادرات نفت را می‌کشند.

او روز بیست و هفتم اردیبهشت ماه به خبرگزاری تسنیم گفت: «ما هیچ وجه اعتقادی به فرار سرمایه نداریم... نمی‌گوییم آمار ۳۰ میلیارد دلار اشتباه است ولی معتقدیم این رقم، از کانالی که مد نظر بانک مرکزی بوده، به کشور بازنگشته است ولی این به

معنی عدم بازگشت ارز به کشور نیست. قطع و یقین این ارقام به کشور بازگشته ولی از کانال‌های دیگری

اما این کانال‌ها کدام هستند و شاهد ادعای او چیست؟ استدلال سرپرست سازمان توسعه تجارت ایران «فعالیت خطوط تولید کشور» است. آقای مودودی می‌پرسد اگر سرمایه از کشور خارج شده بنگاه‌های تولیدی چطور محصولات صادراتی را تولید کرده‌اند؟ او معتقد است متهم کردن صادرکنندگان به فرار سرمایه بی‌انصافی است:

«در این شرایط باید دست صادرکنندگان را بوسید، امروز آنها باید کمبود ارز نفتی کشور را هم جبران کنند لذا نباید آنها را دلسرد کنیم و اجازه ندهیم تا این تصور برایشان بوجود آید که علی‌رغم فعالیت در این شرایط سخت و تولید و صادرات و ارزآوری آن‌ها به کشور، به خیانت به کشور آن هم برای بازنگرداندن ارز صادراتی‌شان به کشور متهم شده‌اند.»

چه کسی درست می‌گوید؟

عبدالناصر همتی، رئیس کل بانک مرکزی روز سی‌ام اردیبهشت اعلام کرد «در سال ۱۳۹۷ حدود ۱۸,۷ میلیارد دلار ارز صادراتی به کشور بازگشته است.»

مقایسه این عدد با ارزش صادرات غیرنفتی ایران در سال ۱۳۹۷ مشخص

بر اساس آخرین آمار گمرک ایران، ارزش کل صادرات غیرنفتی ایران در سال ۱۳۹۷، ۴۴,۳ میلیارد دلار بوده است. از میان ۴,۹ میلیارد دلار مربوط به صادرات میعانات گازی است که رسماً وزارت نفت مسئولیت آن را بر عهده دارد. از نظر قوانین گمرکی صادرات میعانات گازی جزو صادرات غیرنفتی است، اما عملاً باید آن را جزو صادرات نفتی به حساب آورد. اگر آمار صادرات میعانات را از آمار کلی صادرات کسر کنیم چیزی در حدود ۳۹,۴ میلیارد دلار باقی می‌ماند.

اگر عدد اعلام شده از سوی رئیس کل بانک مرکزی را، یعنی ۱۸,۷ میلیارد دلار ارزش بازگشتی یک فکت قطعی فرض کنیم، چیزی حدود ۲۵,۶ میلیارد دلار ارزش صادراتی بازنگشته است.

عدم بازگشت ارزش صادراتی به چه معنایی است؟

صادرکنندگان ارزش صادراتی را به روش‌های مختلفی به داخل بازمی‌گرداند تا در ایران تبدیل به پول ایرانی شود. به طور معمول تکنرخی صادرکنندگان این پول را در بازار نقد می‌کنند، اما در شرایط غیر معمول چند نرخ دولتی برای این کار تعیین می‌کند. بعد از بالا گرفتن بحران ارزی در ابتدای سال گذشته دولت اول اعلام کرد به همه واردکنندگان ارزش دولتی می‌دهد. بعد از هرج و مرج اولیه قرار شد ارزش دولتی فقط برای واردات کالاهای اساسی در نظر گرفته شود. اما با توجه به نوسان شدید و افزایش چشمگیر قیمت ارز در بازار آزاد، تابستان پارسال سامانه نیما راه‌اندازی شد. ساختار نیما ظاهراً شبیه یک بازار توافقی است که در آن خریداران عادی و سفته‌بازان حضور ندارند و قیمت عرض بر اساس عرضه و تقاضای صادرکنندگان و واردکنندگان تامین می‌شود.

بنابراین صادرکنندگان و واردکنندگان رسمی که کارت بازرگانی دارند، رسماً متعهد باید ارزش صادراتی را وارد این بازار کنند که ظاهراً نزدیک ۶۰ درصد ارزشهای صادراتی وارد این بازار نشده.

دلارهای صادراتی کجا رفته‌اند؟

اما اینکه این دلارها کجا رفته‌اند را کسی نمی‌داند. یا اصلاً وارد ایران نشده‌اند، یا اینکه خارج از سامانه اصلی رسمی وارد شبکه غیررسمی صرافی‌های خارج از کشور شده است.

فرض کنید یک صادرکننده، یک میلیون دلار محصولات کشاورزی به خارج صادر کرده. این مقدار دلار اگر با قیمت پایه ۸ هزار تومان وارد سامانه نیما شود، تبدیل به ۸ میلیارد تومان پول می‌شود. با این پول محصولات تازه‌ای تولید و صادر می‌شوند. از آن سو واردکننده، این یک میلیون دلار را به همین قیمت ۸ میلیارد تومان از سامانه نیما تهیه می‌کند تا با آن از خارج از کشور جنس وارد کند.

حالا فرض کنیم صادرکننده این پول را به سامانه نیما نبرد و در بازار آزاد مثلاً به قیمت ۱۲ هزار تومان بفروشد. مابه‌تفاوت بیش از ۴ میلیارد تومان است.

شاید در یک اقتصاد سالم و آزاد حق را هر بتوان به صادرکننده داد که ارزش را هر کجا که دلش خواست بفروشد، اما باید این واقعیت را در نظر بگیریم که اغلب صادرکنندگان خود واردکننده هم هستند. یعنی از سامانه نیما ارزش وارداتی به قیمت ۸ تومان می‌گیرند و ارزش صادراتی را در بازار آزاد به قیمت بیش از ۱۲ تومان می‌فروشند و پول مابه‌تفاوت قیمت را به جیب می‌زنند.

اما هزینه این پول مفت را چه کسی می‌پردازد؟ در واقع مردم ایران. یعنی دولت مجبور است برای کنترل قیمت ارزش وارداتی، کمبود بازار نیما را جبران کند، اما از کجا؟ با برداشتن پول از حساب ذخیره ارزی یا از طریق استقراض که هر دو به شکل تورم روی سر مردم خراب می‌شوند.

با این اوصاف می‌توان گفت که تعبیر فرار سرمایه تعبیر کاملاً درستی است. یعنی ارزی که باید به صورت منطقی برای واردات مصرف شود، در بازار غیررسمی تبدیل به تومان می‌شود و از طریق شبکه گسترده صرافی‌های ایرانی برای همیشه از کشور خارج می‌شود.

با این حساب به نظر می‌رسد در این مورد حق با مشاور وزیر اقتصاد است. صادرکنندگان رسمی که قواعد بازی را پذیرفته و از مزایای ارزش وارداتی بهره می‌برند، هم از نظر قانونی و هم از نظر اخلاقی متهم به فرار سرمایه‌اند.

این البته بدون در نظر گرفتن سایر شواهد و قرائنی است که نشان می‌دهد مافیای فساد خصولتی، نقش عمده‌ای در فرار سرمایه با ابزار ارزش صادراتی دارد.

ترکیب صادرات غیرنفتی ایران به روشنی نشان می‌دهد که بازیگران

اصلی در این میان چه کسانی‌اند. حجم صادرات محصولات پتروشیمی ک چیزی بیش از ۱۴ میلیارد دلار است. حجم صادرات محصولات صنعتی هم نزدیک ۲۰ میلیارد دلار است که بخش بزرگی از آن در اختیار به صنایع بزرگی است که به دلیل خصوصی‌سازی، تبدیل به کانون‌های فساد در ایران شده‌اند.

در واقع کسانی که امروز در مظان اتهام فرار سرمایه قرار گرفته‌اند، بیش از تجار معمولی، نهادهای قدرتمندی‌اند که به صورت‌های مختلف، روی بخش‌های تولید و بازرگانی ایران چنبره زده‌اند و هزینه‌های زیادی را به اقتصاد و جامعه ایران تحمیل کرده‌اند. هزینه‌ای به اندازه هدر رفتن ۳۰ میلیارد دلار برای اقتصاد شکننده ایران و هزینه‌ای به بزرگی هزاران میلیارد تومان پول کثیف بادآورده که تبعات زیان‌باری برای جامعه ایران به همراه دارد.

۴۰ میلیون تن در ایران زیر

خط فقر زندگی می کنند



تصویری از توزیع کالا- عکس: آرشیو

گفته بود که حدود ۳۰ میلیون از جمعیت ایران زیر خط فقر مطلق و نزدیک به نیمی از آن زیر خط فقر نسبی روزگار می گذارند. افزایش قیمت ها در یکسال گذشته که با سرکوب مزدی همراه شد، نگرانی ها در باره افزایش جمعیت زیرخط فقر و «بروز گرسنگی» در ایران را افزایش داده است. به ویژه آنکه از آغاز سال جاری بنگاه ها و کارگاه های تولیدی بیشتری تعطیل و کارگران اخراج می شوند. مجلس شورای اسلامی به منظور آنچه که جبران بخشی از کاهش قدرت خرید مزدگیران اعلام شد، سال گذشته دولت را به صدور کوپن الکترونیک برای دهک های کم درآمد مکلف کرد. با گذشت چند ماه از این مصوبه اما دولت تا به حال اقدامی در این باره انجام نداده است.

معاون وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی سال گذشته خط فقر را ۷۵۰ هزار تومان اعلام کرده بود. با این حال مجلس شورای اسلامی آذر سال گذشته از افزایش ۲۵ درصدی خط فقر در فاصله تابستان ۱۳۹۶ تا تابستان ۱۳۹۷ خبر داد. مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی هم اما از اعلام میزان درآمد خط فقر خودداری و تنها به این نکته بسنده کرد که خط فقر در مناطق مختلف، متفاوت است. در یک گزارش دیگر اما کمیته مزد شورای عالی کار، حداقل سبد معیشت برای یک خانواده سه نفره را بر مبنای استانداردهای اعلامی وزارت بهداشت و درمان، سه میلیون و ۷۵۰ هزار تومان تعیین کرد. چهار تشکل کارگری مستقل اما این رقم را «غیرواقعی» خواندند و درآمد خط فقر را حداقل ۵ میلیون تومان برآورد کردند. مسئولان دولتی این رقم ها را رد و جمعیت زیرخط فقر را در بدترین حالت ۱۰ میلیون تا ۱۲ میلیون تن می دانند. اما حسین راغفر، پژوهشگر اقتصاد اجتماعی در ایران این آمار را مربوط به «جمعیت زیر خط گرسنگی» دانسته و

۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸ گرانی امان مزدگیران را بریده، دولت هم توان کنترل قیمت و نرخ تورم را ندارد و سیاست های حمایتی اش هم تا به حال تاثیری در بهبود وضعیت معیشت نداشته است. یک عضو کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی گفته که نیمی از جمعیت ایران برای تامین کالاهای اساسی «به کمک نیاز دارند».

رسول خضری، نماینده پیرانشهر در مجلس شورای اسلامی یکشنبه ۲۲ اردیبهشت به «اعتمادآنلاین» گفت: باید واقعیت را قبول کرد؛ ۴۰ میلیون ایرانی زیرخط فقر هستند.

عضو کمیسیون اجتماعی مجلس شرایط کنونی را «حاصل بی تدبیری» در دولت فعلی و دولت های پیشین دانست و گفت: «دود بی برنامه گی ها و سیاست های ناکارآمد هم در چشم مردم رفته است. مردم، دولتمردان و هر سه قوه کارگزار، نظام را مقصر شرایط امروز می دانند».

او مسئولان دولتی را به ارائه «آمار دروغ» هم متهم کرد و از آنها خواست تا واقعیت را قبول کنند؛ «اگر قبلا ۱۱ میلیون جمعیت کشور نیاز به حمایت های کالای اساسی داشتند، در حال حاضر بیش از ۴۰ میلیون نفر نیاز به [حمایت] برای تامین اقلام اساسی شان دارند».

پیش از این علی کرد، یکی دیگر از اعضای کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی سیاست های دولت برای کنترل حاشیه نشینی و جمعیت زیر خط فقر را «ناکارآمد» و «بی اثر» دانسته و گفته بود که گرانی و افزایش قیمت مسکن یک میلیون تن به جمعیت حاشیه نشین افزوده است.

نهاد های دولتی ایران از بیان آمار جمعیت زیر خط فقر خودداری و میزان درآمد خط فقر را بسیار پایین تر از رقم واقعی آن اعلام می کنند.

آینده با شماست.....

از پنجره به کوچه نظر می کنم
کوچه پُر از صداست.
ای کودکانِ کوچه ی امید!
کز بام تا به شام،
شوری درونِ هر رگتان می تَنَد به پیش
وز پا نمی نشیند و پایاست،
آوازتان بلند!
آهنگِ سرخِ روپشتان گرم و پُرشتاب!
ما می رویم، اما این بار، بی گمان
همراه با شکفتنِ آزادی
آینده با شماست!

.....
نیاز یعقوبشاهی



"برای براندازی ضرورتاً نیازی به اپوزیسیون خارج کشور نیست"

مجید محمدی

حشدالشعبی عراق معلوم نیست
جواب دهـد.

(۴) انقلاب سیاسی؛ حتی در انقلاب‌هایی که رهبر یا برخی از رهبران آن در خارج کشور حضور داشته‌اند حرکت در داخل برای براندازی تعیین‌کننده بوده است. در مورد ایران بعد از پایان عمر رهبران کارزماتیک دیگر تصور اینکه مردم در داخل منتظر رهنمودهای فرد یا افرادی در خارج باشند بسیار دشوار است. در عین حال وجود اپوزیسیون در خارج کشور برای تغییر رژیم‌ها هیچ ضرورتی ندارد گرچه کمک‌کننده است. مردم مصر بدون اپوزیسیون خارج کشور مبارک را برکنار کردند. در کشورهای اروپای شرقی که رژیم‌های سیاسی کمونیستی و در کشورهای آمریکای جنوبی که رژیم‌های نظامی برافتادند اپوزیسیونی در خارج کشور وجود نداشت تا حرکت‌ها را هدایت کند. انقلاب‌های سیاسی فرم‌های بسیار متنوعی دارند و رهبران آنها طیف‌هایی از رهبران نهادهای مدنی (مثل سندیکاها کارگری) تا فعالان سیاسی را شامل می‌شوند.

(۱) کودتای نظامی در داخل؛ این مدل در ایران با وجود سپاه پاسداران غیرممکن است. ارتش نیز توسط دستبوسان خامنه‌ای و مداحان سپاه اداره می‌شود. کسانی که امید دارند سپاه کودتا کند توجه نمی‌کنند که سپاه کشور را در اختیار دارد و مجلس و دولت گوش به فرمان و تدارکاتچی آن هستند. در این شرایط چه نیازی به برکناری آنها توسط سپاه وجود دارد؟! حتی اگر سپاه قدرت را به تمام در دست گیرد و روحانیت را حذف کند (تصور بی‌اساس) باز سپاه از مبانی ایدئولوژیک نظام دست برنخواهد داشت و پوسته‌ی مذهبی نظام را حفظ خواهد کرد.

(۲) حمله و اشغال خارجی؛ این موضوع در باب ایران متحقق نخواهد شد چون اولاً ایران کشوری بسیار بزرگ است که کنترل آن بعد از اشغال بسیار دشوار است و ثانیاً تجربه‌ی عراق و افغانستان به دولت‌های غربی نشان داد که با حمله‌ی نظامی و اشغال می‌توانند رژیم‌های خاورمیانه را براندازند اما تأمین امنیت بعد از آن دشوار است و سیر حوادث را نمی‌توانند جهت دهند. تجربه‌ی ژاپن و آلمان بعد از جنگ جهانی دوم که پس از براندازی رژیم‌های دموکراتیک و با اقتصاد بازار حاکم شود در خاورمیانه قابل تصور نیست؛ کسانی که از اشغال ایران سخن می‌گویند می‌خواهند مردم را از ناامنی و براندازی بترسانند و تنها خیال‌پردازی می‌کنند.

(۳) جنگ داخلی؛ به این معنا که مخالفان بخشی از کشور را در اختیار بگیرند و آنقدر بر رژیم حاکم در مرکز فشار بیاورند تا آن را سرنگون سازند. این روش کمونیست‌ها در برخی از کشورها مثل ویتنام بوده است. این روش در سوریه شکست خورد چون رژیم‌های اقتدارگرا به یکدیگر کمک می‌کنند تا سرپا بمانند؛ این روش در ایران نیز با تمرکز منابع در دست قدرت مرکزی و امکان یاری گرفتن رژیم از روسیه و حزب‌الله لبنان و

معمولاً وقتی به نقطه‌ی اصلاح‌ناپذیری جمهوری اسلامی می‌رسیم و این گزاره را تبیین و تحکیم می‌کنیم که جامعه‌ی ایران بدون رفتن جمهوری اسلامی به سر و سامان نمی‌رسد منتقدان هنجاری (و نه صرفاً توصیفی) این گزاره‌ها به شما خواهند گفت که براندازی ممکن نیست چون اپوزیسیون جمهوری اسلامی پراکنده است و مردم آلترناتیوی نمی‌بینند و شور انقلابی وجود ندارد و نهادهای سرکوب قدرتمندند. حداقل به صورت جزئی، این موضوع به صورت شکایت از اپوزیسیون مدام مطرح می‌شود و مخالفان نیز بدان پاسخی ندارند چون نیازی برای گرد هم آمدن نمی‌بینند. آنها می‌دانند از خارج نمی‌توان رژیم را ساقط کرد اما کمتر این نکته را به زبان می‌آورند.

این نوع انتظار از آنجا نشأت می‌گیرد که تنها یک روش براندازی در ذهن بسیاری از موافقان و مخالفان جمهوری اسلامی وجود دارد؛ وجود یک رهبر یا هسته‌ی رهبری در خارج که اعتراضات را سازماندهی و مدیریت کند و انقلاب راه بیندازد. در نمونه‌ی قبلی این نوع براندازی در سال ۵۷ پرهیز از خشونت جایی نداشت و شرکت‌کنندگان همه خشونت را تقدیس می‌کردند اما پس از سرکوب‌های دهه‌ی شصت به براندازی بدون خشونت یا اصلاحات رسیدند. این مدل که از انقلاب سال ۵۷ الهام گرفته (با اضافه شدن خشونت‌پرهیزی در برابر رژیمی که سراسر خشونت است) تنها یکی از مدل‌هاست. در کشورهایی که رژیم‌های سیاسی سرنگون شده‌اند مدل‌های بسیار متنوعی به چشم می‌خورد که توجه به آنها می‌تواند آموزنده باشد.

تجربه بین‌المللی براندازی و مورد ایران

چهار مدل کلی برای براندازی یک رژیم سیاسی تجربه شده است:

فَاعِل تَغْيِير تَنهَا مَرْدَم اِيرانند

تا کنون معترضان به رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور باید متوجه شده باشند که نه احزاب و گروه‌های سیاسی ایرانی مقیم خارج، نه روشنفکران ایرانی مقیم خارج، نه رسانه‌های بین‌المللی، نه دولت‌های غربی و نه نهادهای مدنی و مجامع بین‌المللی هیچ‌یک نمی‌توانند در براندازی رژیم نقش کلیدی داشته باشند چون هر یک برنامه‌های خاص خود را در باب ایران دارند.

– احزاب و گروه‌های سیاسی خارج کشور در پی آنند که روزی «مردم ایران بدانها رجوع کنند و فوج فوج از آنها خواهش کنند قدم رنجه کرده و رهبری حکومت آنها را پذیرا شوند»، رخدادی که هرگز اتفاق نخواهد افتاد چون کسانی که رژیمی را بر می‌اندازند حکومت را تقدیم دیگری نمی‌کنند؛ اکثر روشنفکران و دانشگاهیان ایرانی در خارج کشور نیز یا با ایده‌ی جمهوری اسلامی کنار آمده و اگر مبلغ نظام نباشند سکوت می‌کنند تا به راحتی بتوانند به داخل سفر کنند؛ مخالفان جدی جمهوری اسلامی در میان آنها به شدت در اقلیت هستند.

– رسانه‌های غربی به دنبال بهره‌برداری خبری خود از رویدادها هستند و دلشان برای دموکراسی و آزادی در ایران نمی‌تپد همچنان که در این چهل سال نتپیده است؛ رسانه‌های غربی عمدتاً در دست چپ‌هاست که با زبان ضدامپریالیستی/ضداسرائیلی و شعارهای چپگرایانه‌ی جمهوری اسلامی همراهی دارند.

– دولت‌های غربی به دنبال منافع خود هستند و با هر دولتی که این منافع را تامین کنند یا تا حدی تامین کند کار می‌کنند.

– نهادهای مدنی و مجامع بین‌المللی نیز ماموریت‌های محدودی دارند که تغییر رژیم یکی از آنها نیست.

بر همین اساس است که تنها مردم ایران در داخل کشور می‌توانند خود را از شر رژیم خلاصی بخشند و نباید

امیدی به خارج برای براندازی رژیم داشته باشند.

بَهِتَرین فَرَصَت بین‌المللی برای بَراندازی

نداشتن امید به براندازی در میان استمرارطلبان و چپ‌های آمریکایی و اروپایی و نقش عوامل بین‌المللی در تغییر یک رژیم سیاسی دو موضوع کاملاً مجزا هستند. عوامل خارجی رژیم جمهوری اسلامی را بر نمی‌اندازند و کاری در این زمینه نمی‌کنند اما آنها می‌توانند این براندازی را کند یا تسریع کنند، در کاهش یا افزایش خسارات انسانی نقش داشته باشند و در مساعد ساختن محیط برای براندازی یا عدم براندازی تاثیر بگذارند.

در دوران اوباما شرایط براندازی حداقل از سوی دولت آمریکا نه تنها مساعد نمی‌شد بلکه بنا بر تداوم رژیم بود. چپ‌های آمریکایی اصولاً با اسلامگرایی مشکل بنیادی ندارند و تلاش دارند با آنها در یک جبهه قرار گیرند. اما در دوران ترامپ سیاست این دولت نامساعد ساختن شرایط برای تداوم رژیم و پیشبرد سیاست‌های آن است. دولت‌های اروپایی نیز در این زمینه منفعل هستند. از این جهت شرایط بین‌المللی برای براندازی رژیم در سال ۹۸ بسیار مساعد است.

مَساعِد بَودن فِضای داخِلی

سه عامل در فضای داخلی امروز برای موفقیت یک جنبش براندازی تسهیل کننده‌اند:

(۱) نارضایتی اکثریت مردم ایران از رژیم موجود به دلیل فساد، ناکارآمدی و اتلاف؛ رژیم در تامین نیازهای اولیه‌ی مردم (غذا، پوشاک، مسکن و بهداشت و درمان و آموزش عمومی) ناتوان است؛ هیچکس با نگاه به روندهای موجود نمی‌تواند امیدی به بهبود شرایط با تداوم رژیم موجود و سیاست‌هایش داشته باشد.

(۲) تغییر بنیادی در فضای گفتمانی و رفتاری نه تنها عموم مردم بلکه طرفداران رژیم که با وجود بهره‌مندی از

مزایای آن انتظارات دیگری از زندگی دارند (آزادی‌های فردی، شادی، بهره‌مندی از آنچه تحت امتیازات موجود به دست آورده‌اند، سفر راحت به کشورهای غربی، و ثبات سیاسی و اقتصادی)؛ از نسل جدید تقریباً ایدئولوژی‌زدایی شده است بطوری که حتی نزدیکان روحانیون و سپاهیان و بسیجیان (پایگاه اجتماعی رژیم) فقط برای زندگی بهتر به رژیم چسبیده‌اند و اگر آلترناتیو آن چشم‌انداز بهتری ارائه کند (البه با هزینه‌ی اندک و بدون تخریب و خونریزی) ممکن است بدان روی خوش نشان دهند. موج ساسی مانکن در مدارس این روند ایدئولوژی‌زدایی را نشان می‌دهد. این قشر تلاشی برای تغییر نمی‌کند اما با هرگونه تغییر بلافاصله خود را هماهنگ می‌کند چون با همین روش در چارچوب نظام عمل کرده است. ریاکاری در میان نسل جدید «خودی‌ها» نهادینه شده است.

(۳) کاهش امکانات رژیم در تعمیر و نگهداری ماشین سرکوب در شرایط تحریم‌ها.

اما مردم ایران به دنبال انقلابی از جنس سال ۵۷ نیستند. آنها هزینه‌های چنین انقلابی را دیده یا در مورد آن خوانده و شنیده‌اند. آنها همچنین به قساوت پاسداران و روحانیون برای حفظ نظام باور دارند. این البته به معنای پایان براندازی نیست. براندازی جمهوری اسلامی به بیداری و کنش میلیون‌ها نفر نیاز دارد تا همه‌ی کسانی که رویای دیگری دارند در چند روز گرد هم آمده و رژیم را مجبور به رفتن کنند. قصاب ترین رژیم‌ها در دنیای امروز نمی‌توانند میلیون نفر در خیابان را به رگبار ببندند.

نقش مخالفان جمهوری اسلامی در خارج کشور

در شرایطی که میلیون‌ها ایرانی در کف خیابان بنشینند و خواستار استعفای رهبر، رفاندوم تغییر نظام و انتخابات آزاد شوند اپوزیسیون خارج از کشور سه نقش فعال را می‌تواند برعهده بگیرد:

۱) دیدار با مقامات کشورهای دموکراتیک و نهادهای مدنی برای درخواست پشتیبانی از معترضان و توقف هرگونه ارتباط با مقامات رژیم. ۲) انعکاس صدای ایرانیان در رسانه‌های بین‌المللی. ۳) برگزاری گردهمایی و تظاهرات در همه نقاطی که ایرانیان حضور دارند برای تقویت روحیه براندازان در ایران.

هیچ یک از اینها نقش کلیدی و اولیه را در براندازی ایفا نمی‌کنند بلکه جنبه پشتیبانی دارند. بنابر این از مخالفان رژیم در خارج نه باید انتظار رهبری براندازی داشت و نه آنها را برای تداوم

رژیم ملامت کرد. البته مخالفان رژیم در خارج کشور در شرایط بعد از سقوط رژیم می‌توانند همانند دیگر شهروندان در کشورشان نقش بازی کنند.

راه بدون خشونت

پس از تجربه انقلاب، جنگ و سرکوب‌های خشونت‌بار جمهوری اسلامی، انقلاب خشونت‌بار در ایران طرفداران زیادی ندارد گرچه گروه‌هایی از مردم از سپاهیان و روحانیون به شدت عصبانی هستند. مردم همچنین فرایند طولانی برای براندازی را نمی‌پسندند. آنها براندازی سریع و آسان و کم‌هزینه را می‌خواهند. اگر شرایطی به وجود بیاید که حکومت به سرعت کنار برود خشونت آن به حداقل خواهد رسید و بخش‌های بیشتری از مردم آشکارا خواستار سقوط رژیم خواهند شد. هرچه بر اندازی سریع‌تر انجام گیرد هواخواه و مشارکت‌کننده‌ی بیشتری پیدا می‌کند. این امر ممکن نمی‌شود مگر با حضور ده‌ها میلیونی ایرانیان در

عرصه خیابان و ماندن آنها در این عرصه تا رهبر جمهوری اسلامی استعفا دهد و یک حکومت انتقالی انتخابات سراسری آزاد برگزار کند.

با ماندن ده تا بیست میلیون نفر در خیابان‌ها و تقاضای سقوط رژیم نه تنها همه‌ی نهادها، رسانه‌ها و دولت‌های غربی که تا کنون از رژیم در نظام حمایت می‌کرده‌اند بلکه استمرارطلبان نیز به سمت براندازی خواهند پرید (نگاه کنید به مواضع دولت‌های غربی در مورد ونزوئلا). با در نظر گرفتن همین موضوع است که مسئولیت تداوم رژیم نه بر گردن خارجی‌ها و نه اپوزیسیون خارج کشور بلکه بر گردن مردمی است که می‌گویند جانشان به لب رسیده اما به نحو جمعی و گسترده اقدامی نمی‌کنند.

پدر کویرشناسی ایران: جنگل را خشک می‌کنند و تریاک (خشخاش) می‌کارند

افشار، سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر در ژانویه ۲۰۱۸ گفت که ۲ میلیون و ۸۰۸ هزار نفر در ایران مصرف‌کننده مستمر مواد مخدر هستند. او تریاک را «اولین ماده مخدر مصرفی» در ایران دانست. افشار در ادامه افزود که

۶۵ درصد معتادان در ایران تریاک مصرف می‌کنند، او افزود: «در سال ۹۴ طرح ارزیابی سوءمصرف مواد نشان داد که کماکان مواد مخدر سنتی در کشور ما شایع‌تر است و تریاک و مشتقات آن با ۶۵ درصد میزان بالایی را دارد و فقط تفاوتی که ایجاد شده است این است که در سال ۹۰، ۲۶ درصد از معتادان شیشه مصرف می‌کردند که این میزان در سال ۹۴ کاهش یافته و به ۸ درصد رسیده است.»

پیشتر وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ایران در گزارشی که در سال ۲۰۱۵ منتشر کرده بود اعلام کرد که مصرف ۴۲ درصد از تریاک جهان در ایران است.

کشف شد و هر روز هم گزارش آنها به بنده مخابره می‌شود.» پرویز کردوانی تخریب جنگل‌ها را یکی از عوامل سیل‌آب‌های اخیر که خسارات زیادی به ۲۵ استان در ایران وارد کرد، دانست و افزود: «مناطق سیلاب‌های آنها نابود شده بودند، ایجاد کردند و با افزایش سرعت سیل‌ها به دلیل نبود پوشش گیاهی و درختان، خاک و گل ولای همراه سیل شدند و رسوب‌ها سدها را پر کردند، که با این خسارت‌ها هم عمر سدها کاهش یافت و هم با قدرت بالای آب، خانه‌ها و زمین‌های کشاورزی تخریب شدند.»

مصرف تریاک در ایران سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر با اشاره به اینکه ۲ میلیون و ۸۰۸ هزار نفر مصرف‌کننده مستمر مواد مخدر هستند، گفت: «تریاک، گل، هروئین و شیشه به ترتیب بیشترین میزان مصرف مواد را در ایران به خود اختصاص داده‌اند.» به گزارش خبرگزاری فارس، پرویز

پرویز کردوانی، پژوهشگر محیط زیست ایران که از او به عنوان «پدر کویرشناسی ایران» یاد می‌شود، می‌گوید که در استان فارس، با قطع درختان در جنگل‌ها تریاک (خشخاش) کاشته شده است.

به گزارش خبرگزاری تسنیم، کردوانی، روز شنبه ۸ ژوئن (۱۸ خرداد) گفت که در استان فارس «برخی» به دنبال نابودی جنگل‌ها هستند؛ «درختان آنها را قطع کردند و به جای آنها تریاک کاشته‌اند.»

کردوانی به گفته کردوانی «برخی از افراد برای خشک کردن درختان بلوط در میانه‌های جنگل، پای درختان گازوئیل یا پودر اوره می‌ریزند و پس از چند ماه درخت خشک می‌شود و بعد به اداره منابع طبیعی اطلاع می‌دهند که این درختان خشک شده‌اند.»

او با طرح این احتمال که «ارتباطاتی» میان این افراد و اداره منابع طبیعی وجود دارد، افزود: «با اخذ مجوز، درختان را قطع می‌کنند و حتی جای آنها تریاک کاشته‌اند، که این مورد نیز

پارتیزان‌های یهودی

تشکیل نهضت مقاومت منجر شد
در 20 ژوئیه 1941، آلمانی‌ها دستور احداث یک گتو در مینسک را صادر کردند. در طول ساخته شدن این گتو، هزاران یهودی کشته شدند. یهودیان ساکن در گتو در اوت 1941 یک شبکه زیرزمینی مقاومت تشکیل دادند. اعضای این شبکه به منظور اطلاع رسانی به مردم ساکن در گتو یک ماشین چاپ تهیه کرده و به انتشار و توزیع روزنامه در بین آنها پرداختند. این سازمان زیرزمینی همچنین با واحدهای پارتیزانی خارج از گتو ارتباط برقرار کرد تا برای یهودیان ساکن در گتو پناهگاه بیابد. در مارس 1942، آلمانی‌ها طی حمله‌ای به گتوی مینسک هزاران نفر را کشتند. اندکی پس از آن، اعضای نهضت زیرزمینی گتو را ترک کرده و به سمت جنگل رفتند. آنها در آنجا واحدهای پارتیزانی تشکیل دادند و به مبارزه با آلمانی‌ها پرداختند. پارتیزان‌های مستقر در جنگل‌ها تلاش می‌کردند یهودیان را از گتو نجات دهند و آنها را به پایگاه‌های پارتیزانی خود در جنگل‌ها بیاورند. تا سال 1944، حدود 10.000 یهودی از گتوی مینسک به سمت جنگل‌ها فرار کردند. بسیاری از آنان جان خود را به این صورت از دست دادند.

دهند. بسیاری از یهودیان در واحدهای پارتیزانی مستقر در فرانسه و ایتالیا شرکت داشتند تا به نیروهای ثابت متفقین در شکست نیروهای آلمانی کمک کنند. آنها مدارک و کارت شناسایی جعل می‌کردند، اعلامیه‌های ضد نازی چاپ می‌کردند و همدستان دشمن را ترور می‌کردند. هانا شنز، 23 ساله، یک یهودی مجار بود که در سال 1939 به فلسطین مهاجرت کرد. او یکی از سی و دو چتر باز فلسطینی بود که انگلیسی‌ها به منظور سازماندهی عملیات مقاومت و نجات در پشت خطوط جبهه آلمان پیاده کردند. شنز که شاعر بود، پیش از اینکه در 7 ژوئن 1944، از مرز مجارستان عبور کند تا به یهودیان مجار درباره اردوگاه‌های مرگ هشدار دهد، شعری به یکی از همکاران خود داد. واژگان پایانی این شعر چنین است: "خوشا به حال قلب قدرتمندی که به خاطر عزت و شرف از تپش بازایستد. خوشا به حال کبریتی که با شعله‌ای افروخته بسوزد." یک روز بعد، شنز دستگیر و به جرم خیانت به کشور مجارستان اعدام شد.

تاریخ‌های مهم
20 ژوئیه 1941
دستور ساخت گتو در مینسک به

برخی از یهودیانی که موفق به فرار از گتوها و اردوگاه‌ها شدند، واحدهای مبارزاتی خود را تشکیل دادند. این مبارزان یا پارتیزان‌ها در نواحی پردرخت متمرکز بودند. گروه بزرگی از پارتیزان‌ها در بخش اشغالی خاک شوروی، در جنگلی نزدیک ویلنا، پایتخت لیتوانی، پنهان شده بودند. آنها توانستند صدها قطار را از خط خارج کرده و بیش از 3000 سرباز آلمانی را به قتل رسانند. زندگی پارتیزانی در جنگل دشوار بود. مردم مجبور بودند برای اجتناب از مورد شناسایی قرار گرفتن، مکان خود را تغییر دهند؛ برای تأمین غذای خود به محصولات غذایی کشاورزان دستبرد بزنند و برای زنده ماندن در سرمای زمستان، در پناهگاه‌هایی کم دوام که از کنده و شاخه درختان ساخته شده بود به سر برند. در برخی مناطق، پارتیزان‌ها کمک‌هایی از روستائیان محلی دریافت می‌کردند، اما در اغلب موارد آنها به دلیل یهودستیزی گسترده و همچنین ترس مردم از مجازات‌های سنگین به دلیل کمک به یهودیان، نمی‌توانستند انتظار کمک از کسی داشته باشند. پارتیزان‌ها همواره در سایه این خطر می‌زیستند که خبرچین‌های محلی، جا و مکان آنها را به آلمانی‌ها اطلاع



عکس دسته جمعی از یک گروه مخفی فرانسوی یهودی به نام "Compagnie Reiman" این عکس بعد از آزادسازی فرانسه گرفته شده است. پاریس، فرانسه، 1945.



گروهی از پارتیزان های یهودی در جنگل رودنیکی، نزدیک ویلنا، بین سالهای 1942 تا 1944.

ژانویه 1942
ارتش یهودیان در فرانسه
ارتش یهودیان را گروه های جوانان صهیونیست در تولوز فرانسه تشکیل دادند. این ارتش در سرتاسر فرانسه به اجرای عملیات می پرداخت، اما به طور خاص در نواحی جنوبی فعال بود. اعضای این گروه را جوانان یهودی و غیر یهودی و همچنین گروه های مقاومت تشکیل می دادند که فعالیت های نظامی و خرابکاری را آموزش دیده بودند. اعضای ارتش یهودیان به صورت قاچاقی به انتقال پول از سوئیس به فرانسه و توزیع آن در میان اداره های امدادسانی یهودی می پرداختند و از این طریق به هزاران یهودی که در خفا می زیستند کمک می کردند. افزون بر این، ارتش یهودیان بعضی از کسانی را که با آلمانی ها همکاری می کردند کشتند و حدود 500 یهودی و غیر یهودی را به صورت

قاچاقی از مرز عبور داده و به کشور بی طرف اسپانیا بردند. در سال های 1943 و 1944، ارتش یهودیان با نیروهای متفقین، از جمله نیروهای فرانسه آزاد به رهبری ژنرال شارل دوگل، روابط دوستانه ای برقرار کرد. در زمان آزادسازی فرانسه در سال 1944، این ارتش در شورش های پاریس، لیون و تولوز که علیه اشغال آلمان صورت پذیرفت شرکت کرد.

21 ژانویه 1942
سازمان پارتیزان های متحد در ویلنا

گتو خارج می کردند با مقاومت اعضای سازمان پارتیزان های متحد مواجه شدند. اعضای این سازمان تصمیم به ترک گتو و فرار به سوی جنگل های نزدیک گرفتند تا از خارج از گتو با آلمانی ها مبارزه کنند. آخرین مبارزان جنبش مقاومت در 23 سپتامبر سال 1943 از تخریب نهایی گتو جان سالم به در بردند. آنها از طریق لوله های فاضلاب از گتو خارج شده و به پارتیزان های ساکن در جنگل های رودنیسکای و ناروچ ملحق شدند.

بعد از گزارش های حاکی از کشتار دسته جمعی یهودیان در جنگل پوناری، خارج از شهر ویلنا، اعضای جنبش های جوانان صهیونیست در گتوی ویلنا سازمان پارتیزان های متحد را تشکیل دادند. این سازمان خود را آماده می ساخت تا در صورتی که گتو از جانب آلمانی ها در معرض خطر نابودی بگیرد، در برابر آنان مقاومت کند. علاوه بر این، با گتوهای دیگر ارتباط برقرار می ساخت تا اسلحه مورد نیاز را تهیه و آنان را نیز به مقاومت تشویق کند. در اوایل سپتامبر 1943، آلمانی هایی که یهودیان را از



پاسخ سرکوهی به حمله عطااله مهاجرانی «یواشکی»



سیدعطاءالله مهاجرانی
@MohajeraniSayed

Follow

آقای که خودش را اهل ادبیات می پندارد؛ به محمود دولت آبادی که اعتبار و آبروی ادبیات داستانی کشور ماست، درس گلستان داده و شرافت آموخته.
اگر گلستان را یکبار درست خوانده بود، در می یافت که مشرب و سبک دولت آبادی مبتنی بر منطق مدارا، به سعدی نزدیکتر است! ادبیات عرصه چریک بازی نیست.

Translate Tweet

7:49 AM - 23 May 2019

از ادبیات در حد همان جزوه دفاع از فتوای خمینی برای قتل سلمان رشدی، وزارت سانسور (ارشاد اسلامی)، تهدید نویسندگان به قتل و... است (در این موارد اگر خواستید به مقاله من با عنوان «دم بهنودی مهاجرانی و راز قتل غفار حسینی» نگاه کنید)، خطاب به من نوشته است «ادبیات عرصه چریک بازی

پ
• آقای مهاجرانی معروف مرجع اتهامات خود را علیه من برای مخاطبان خود ننوشته است اما اشاره او به



فرج سرکوهی

چند متنی است که در باره حضور آقای محمود دولت آبادی در نشست‌های تبلیغات انتخاباتی، مهمانی افطار روحانی و... و سخنان اخیر او در باره کم شدن فشار سانسور و باز شدن فضای فرهنگی نوشته‌ام...

۲۰۱۹

فرج سرکوهی در فیسبوک خود زیر عنوان "دفاع مهاجرانی معروف از آقای دولت آبادی و حمله «یواشکی»/او به من." نوشت:

دفاع مهاجرانی معروف از آقای دولت آبادی و حمله «یواشکی»/او به من.

آقای مهاجرانی معروف مرا در توییتر بلاک کرده اما علیه من توثیت نوشته است. (انتقاد یواشکی؟ غیبت؟). دوستی از سر لطف توثیت او را برایم فرستاد که می بینید آقای مهاجرانی معروف مرجع اتهامات خود را علیه من برای مخاطبان خود ننوشته است اما اشاره او به چند متنی است که در باره حضور آقای محمود دولت آبادی در نشست‌های تبلیغات انتخاباتی، مهمانی افطار روحانی و... و سخنان اخیر او در باره کم شدن فشار سانسور و باز شدن فضای فرهنگی نوشته‌ام آقای مهاجرانی معروف، که آگاهی او

نست... درست نوشته است. ادبیات البته عرصه توجیه قتل نویسنده ای چون رشدی، وزارت سانسور، تهدید به قتل نویسندگان ایرانی، (کردارهایی که در کارنامه آقای مهاجرانی ثبت است) و نیز عرصه بدل شدن به ابزار تبلیغات انتخاباتی در جمهوری اسلامی، دروغ‌گوئی در باره سانسور و تبلیغ برای جمهوری اسلامی (کردارهای سیاسی آقای دولت آبادی که موضوع انتقادهای من است) هم نیست. این کارها کردار سیاسی است نه ادبیات. انتقاد من یا هرکس دیگر از این کردارها نیز نه بحث ادبی است و نه ادبیات. (آن وقت‌ها که آقای مهاجرانی نماینده مجلس اسلامی، معاون رئیس‌جمهور و وزیر سانسور بود و فرصت خواندن ادبیات و نقد ادبی نداشت، در باره آثار داستانی دولت آبادی با سنج‌های نقد ادبی بارها، و از جمله در مجله آدینه، نوشته‌ام. در کتاب «شب دردمند آرزومندی» من هم هست)
آقای مهاجرانی در این توثیت کردار سیاسی و ادبیات را چنان «درهم» کرده که انگار هر کاری که یک نویسنده بکند، از جمله کردارهای سیاسی او، ادبیات است و باید با سنج‌های نقد ادبی تحلیل شود نه با معیارهای سیاسی حال آن‌که هر عرصه‌ای را با منطق و سنج‌های همان عرصه تحلیل می باید کرد و از جمله کردار سیاسی یک نویسنده را با منطق و سنج‌های سیاسی نقد می کنند و آثار او را با سنج‌های نقد ادبی...
نزدیک بودن «مشرب و سبک دولت آبادی به سعدی» و «منطق مدارا»، که آقای مهاجرانی معروف نوشته و در کردار اینان «فقط» «مدارا با قدرت سرکوبگر سانسورچی فرهنگ‌کش است، بماند.

در باره «درست خواندن گلستان سعدی» هم موعظه کرده‌است. غلط‌های فاحش نحوی و دستوری او، که در همان مقاله «دم بهنودی مهاجرانی».. «بدان اشاره کرده‌ام، تعریفی که در توثیت خود از «مدارا»ی سعدی به دست می دهد و.. نشان می دهد که چه کسی گلستان را «درست» خوانده‌است راست این‌که آدم‌های ملال‌آوری چون آقای مهاجرانی معروف حوصله آدم را سر می‌برند. چون مرا بلاک کرده این متن را نمی بیند. کسانی لطف کنند و این متن را برای او بفرستند. نمی خواهم پاسخ من چون انتقاد او «یواشکی» و «غیبت» باشد.

«وقتی یوسف شرافت بفروختی»

زیباکلام: چهل سال هزینه آمریکاستیزی کافی نیست؟



جناب آقای دکتر حسن روحانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و تحیات، باب دیلون، خواننده برجسته آمریکایی در یکی از ترانه‌های معروفش در اعتراض به جنگ ویتنام می‌پرسد: «چند نفر باید کشته شوند تا اینکه او بالاخره بفهمد که خیلی‌ها مرده‌اند.»

این ترانه من را به یاد چهل سال هزینه آمریکاستیزی می‌اندازد.

جناب روحانی! آمریکاستیزی چقدر باید منافع ملی را نابود کند تا بگوئیم آمریکاستیزی و چهل سال اصرار بر دشمنی با آمریکا تیشه بر ریشه منافع ملی ایران زده‌است؟ بیچاره ترامپ تصور می‌کند مشکل ما با آمریکا بر سر هسته‌ای است و پیغام مذاکره مستقیم و حل مسئله از طریق گفتگو و عادی‌سازی روابط میان دو کشور می‌دهد. او نمی‌داند که مشکل نه بر سر هسته‌ای است، نه موشک، نه انسان‌های بخت برگشته‌ای که زندانی تخاصم ایران و آمریکا شده‌اند و نه حضور یا عدم حضور ما در سوریه یا عراق. ایشان نمی‌دانند که دشمنی با غرب، نابودی اسرائیل، صدور انقلاب و بالاخره و در راس همه آنها، آمریکاستیزی عملاً به هویت و ایدئولوژی نظام بدل شده‌است؛ به نحوی که هر تلاشی در جهت گشودن

باب مذاکره و تنش‌زدایی با آمریکا نظام را با بحران هویت روبرو می‌سازد. همچنان که بعد از توافق هسته‌ای که اندکی فضای دشمنی میان ایران و آمریکا تلطیف شده بود، تلاش‌هایی صورت گرفت تا مبادا سر سوزنی از دشمنی میان ایران و آمریکا کاسته شود.

منتهی بقول باب دیلون، چقدر مردم باید همچنان برای اصرار بر آمریکاستیزی هزینه بپردازند؟ امارات چهل سال پیش کجا بود، امروز کجاست؟ سال گذشته

امارات ۷۷ میلیارد دلار درآمدهای غیرنفتی داشته‌است. ترکیه نه یک کپسول گاز و نه یک بشکه نفت دارد، سال گذشته ۴۰ میلیون توریست و ۱۵۰ میلیارد دلار صادرات داشته‌است. ایضا چین، مالزی، هند، اندونزی و یک دوجین کشورهای دیگر. توسعه و صادرات پیشکش، تورم به ۵۰ درصد و رشد اقتصادی دارد به منفی ۶ می‌رسد. البته آمریکاستیزان این‌ها را برگردن بی‌کفایتی مسئولین می‌اندازند و اشاره‌ای بر هزینه‌های ویرانگر آمریکاستیزی بر رشد و توسعه اقتصادی نمی‌کنند.

جناب روحانی! به نظر شما آیا ۲۴ میلیونی که به شما

رای دادند، خواهان آمریکاستیزی بودند؟ **شکفت زده خواهید شد اگر روزی بی‌سرد که چه درصد بالایی از مردم ایران از آمریکاستیزی به تنگ آمده و صرفاً خواهان یک زندگی با امید و آرامش هستند.**

ایام به کام باد
صادق زیباکلام
۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۸

روایت تازه از شکنجه‌گاه‌های مخفی رژیم اسد

۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸

روزنامه نیویورک تایمز بر اساس پیام‌های رد و بدل شده میان مقامات امنیتی سوریه و شهادت افرادی که توسط دولت بشار اسد، رئیس جمهوری سوریه دستگیر و شکنجه شده‌اند، گزارش تازه‌ای از وضعیت زندان‌ها در این کشور منتشر کرده است. این گزارش نشان می‌دهد دولت اسد، اپوزیسیون این کشور را با شکنجه روزمره در زندان‌های مخفی سرکوب کرده و این سرکوب نقشی موثری در جلوگیری از سقوط دولت او داشته است.

برآورد می‌شود حدود ۱۲۸ هزار سوریه‌ای در بازداشت بوده یا جان خود را از دست داده باشند. یک هنرمند سوری در بیروت در نمایشگاهی که توسط عفو بین‌الملل برگزار شد، تصاویر چندتن از افرادی که در سال‌های

۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ در سوریه ربوده یا بازداشت‌شدند را به نمایش گذاشت. نیویورک تایمز می‌گوید به‌رغم «پیروزی اسد» در نه سال جنگ داخلی، نرخ دستگیری مردم سوریه همچنان رو به افزایش است و دولت اسد شبکه‌ای از شکنجه‌گاه‌های مخفی و غیر رسمی را در سراسر سوریه اداره می‌کند که در آن‌ها مخالفان خود را تا حد مرگ شکنجه می‌دهد.

در این گزارش چندین تن از بازماندگان شهادت‌های وحشت‌انگیزی را ارائه کرده‌اند که نشان می‌دهد چگونه توسط نیروهای اسد دستگیر شده و در زندان‌های تحت نظر اطلاعات سوریه مورد شکنجه قرار گرفته‌اند. این بازماندگان تنها چندتن از صدها هزار نفری هستند که گفته می‌شود از زمان شروع اعتراضات در ۲۰۱۱ سر از این زندان‌ها در آورده‌اند.

شکنجه‌های سازمان‌یافته، ابزاری برای ماندن در قدرت

پیام‌ها و نامه‌های داخلی که به رئیس اطلاعات ارتش سوریه ارسال می‌شده، اکنون به دست نیویورک تایمز رسیده و حاکی از اطلاع این مقامات از مرگ این زندانی‌هاست. متن این پیام‌ها نشان می‌دهد مقامات دولت دستور به سرکوب

بازداشت‌شدگان داده و در مورد مرگ آن‌ها در بازداشت‌گاه‌ها تبادل نظر کرده‌اند:

«این پیام‌ها توسط مقامات رده‌بالای امنیتی، از جمله اعضای کمیته مرکزی مدیریت بحران که مستقیماً به اسد گزارش می‌دهد، امضا شده‌اند.» تعداد دقیق افرادی که در این زندان‌ها نگهداری می‌شدند مشخص نیست اما براساس اعلام «شبکه حقوق بشر سوریه» برآورد می‌شود حدود ۱۲۸ هزار سوریه‌ای در بازداشت بوده



یا جان خود را از دست داده باشند. براساس گزارش‌ها نزدیک به ۱۴ هزار نفر نیز زیر شکنجه کشته شده‌اند. شهادت بازماندگان زندان‌های مخوف اسد، اعمال روش‌های شکنجه از جمله ضرب و شتم مداوم، آویزان کردن زندانی از میچ دست، شوک الکتریکی، تجاوز و دیگر اشکال آزار جنسی را نشان می‌دهد. در برخی دیگر از موارد بازداشت‌شدگان وادار به «رفتار مانند حیوانات» و «ضرب و شتم یا کشتن زندانی دیگر» شده‌اند. روش‌های شکنجه روزمره به عنوان ابزاری برای سرکوب اپوزیسیون و مخالفان استفاده شده‌اند و برطبق گزارش نیویورک تایمز برای موفقیت نظامی اسد در سوریه «حیاتی» بوده‌اند.

با وجود اینکه دولت سوریه اعمال آزار سیستماتیک بازداشت‌شدگان را رد کرده اما اخیراً با صدور گواهی فوت یا اضافه کردن نام زندانیان به «فهرست فوت‌شدگان» در اسناد ثبت‌شده خانواده‌ها، مرگ صدها نفر در بازداشتگاه‌های این کشور را پذیرفته است.

نیویورک تایمز می‌گوید اکنون میلیون‌ها نفر از وابستگان بازداشت‌شدگان مفقودالاثر در «برزخ روانی و

اجتماعی «زندگی می‌کنند: «بدون گواهی فوت، زنانی که شوهرشان را از دست داده‌اند قادر به ازدواج نیستند و فرزندان نمی‌توانند ارث ببرند.»

دادخواهی بازماندگان

یک پنل حقوق بشری سازمان ملل در ۲۰۱۸ در گزارشی شرایط زندان‌هایی که در آن‌ها بازداشت‌شدگان دولت اسد نگهداری می‌شدند را شرایط «نابودی» خواند و اعلام کرد بازداشت‌شدگان درون زندان‌های بسیار کوچک «چپانده» شده و غالباً محروم از آب، غذای تمیز، روانداز و لباس بوده‌اند.

عدم دسترسی به پزشک و شرایط بد بهداشتی جان بسیاری را در این زندان‌ها گرفته است. برخی از زندانیان هم که به درمانگاه‌های نظامی فرستاده شده بودند، توسط کارکنان شکنجه شده یا به قتل رسیده‌اند.

بر اساس گزارش شبکه حقوق بشر سوریه، دولت اسد مسئول ۹۰ درصد از کل موارد گمشدگان در سوریه است. رقمی که بسیار بالاتر از رقم بازداشت‌شدگان توسط شاخه‌های داعش در سوریه و عراق است.

در حالی که اسد و متحدانش هنوز در قدرت هستند، جنبشی روبه فزون علیه مقامات امنیتی سوریه به راه افتاده و به دنبال برقراری عدالت در مورد آن‌ها در دادگاه‌های اروپایی است. به نوشته نیویورک تایمز دادستانی آلمان و فرانسه سه مقام امنیتی سابق سوریه را بازداشت کرده و قرار تعقیب برای افرادی چون علی مملوک، رئیس دفتر امنیت ملی سوریه صادر کرده‌اند. اکنون نزدیک به شش میلیون نفر از مردم سوریه از محل زندگیشان گریخته و به کشورهای دیگر پناه آورده‌اند. حتی با وجود اعلام پایان جنگ داخلی، آن‌ها بیم این دارند که با برگشتن به سوریه مورد تعقیب نیروهای اسد قرار بگیرند.

بیانیه جبهه ملی ایران به مناسبت زادروز دکتر مصدق

جشن ملی زادروز دکتر محمد مصدق، روز «استقلال و آزادی» فرخنده باد

ملل جهان باور داشت. از این حیث هیچگاه میز مذاکره و گفت‌وگو با امریکا، حتی انگلیس و روسیه را رها نکرد. آنان را به مذاکره‌ای شفاف در چارچوب حقوق بشر و حقوق بین‌الملل فرا می‌خواند. فرار از گفت‌وگو و مذاکره را ناتوانی یک دولت ملی و پنهان‌کاری در روابط را در تضاد با حاکمیت ملی و دموکراسی می‌دانست.

جبهه ملی ایران اکنون راه

درست عبور از بحران‌های عدیده‌ای که کیان ملی و وطنمان را تهدید می‌کند، راه و الگوی دکتر محمد مصدق یعنی راه «آزادی و استقلال» را بدیل اصلی و جدی می‌شناسد. بنابراین ضمن ارج نهادن این روز بزرگ ملی، راه و روش دکتر محمد مصدق را که همانا «استقلال و آزادی» و «حاکمیت ملی» است، اصول راهنمای عمل خود دانسته و می‌داند و این روز فرخنده یعنی زادروز آن بزرگ‌مرد تاریخ را به ملت بزرگ ایران شادباش می‌گوید. درود فراوان به دکتر محمد مصدق؛ پایدار باد راه او که همانا برپایی «استقلال و آزادی» است. آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی

دست خود ز جان شستم از برای آزادی
در محیط طوفان زای،
ماهرانه در جنگ است
نا خدای استبداد با خدای آزادی

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل
دل نثار «استقلال»، جان فدای «آزادی»

29 اردیبهشت 1398 خورشیدی
تهران - شورای مرکزی جبهه ملی ایران

مستقل از هر مداخله منفعت‌طلبانه‌ی قدرت‌ها، در درون میهن و توسط آحاد ملت ایران می‌دانست. نشانه مهم استقلال‌طلبی وی نهادینه کردن ملی شدن صنعت نفت، بود. مصدق با طرح‌ریزی و پایه‌ریزی نهضت بزرگ ملی شدن صنعت نفت، طومار سلطه‌گری و استعماری بریتانیای کبیر را نه در ایران، بلکه در جهان، در هم پیچید. نظریه «موازنه منفی» دکتر

۲۹ اردیبهشت زادروز «دکتر محمد مصدق» است. وی نه تنها پیام‌آور «استقلال» و «آزادی» و «حاکمیت ملی» و «عدالت اجتماعی»، در ایران‌زمین، بلکه برای تمام ملل شرق و حتی تمام کشورهای استبداد و استعمار زده در سراسر گیتی است. جبهه ملی ایران به‌عنوان خانه سیاسی دکتر مصدق، دو سال پیش از این، به مناسبت خجسته زادروز این مرد بزرگ تاریخ، پیشنهاد نام‌گذاری روز تولد او را به نام «روز استقلال و آزادی» در تقویم‌های ملی مطرح ساخت.

دکتر محمد مصدق از ابتدای ورود به کارزار سیاست، تا پایان عمر، هیچ‌گاه از برپا نشاندن نهال آزادی و استقلال در این زادبوم، ذره‌ای پای پس نکشید. همواره راست‌قامت و استوار به پای دارنده آن بود. چنان نهضتی را پی‌افکنند که آن نهال، درخت تنومند و تناوری را به بار آورد «که از باد و باران نیابد گزند».

دکتر محمد مصدق، تنها در نظر به استقلال و آزادی باور نداشت. بلکه در عمل چه در صدارت، ولایت، وکالت، وزارت و دوران درخشان نخست‌وزیری دولت ملی همواره مجری تمام عیار ارکان آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، و نماد پاکی و پاک‌دستی بود. در بدو امر دولت، دکتر مصدق برای نخستین مرتبه مصوبه‌ای تصویب کرد که

هیچ فردی به‌صرف باور و عرصه نظر نباید تحت‌پیگرد قرار گیرد. دکتر مصدق آزادی و استقلال را دو روی یک سکه می‌دانست. هیچ‌کدام را مقدم بر دیگری نمی‌شمرد، بلکه مکمل هم می‌دانست. او معتقد بود که هیچ ملتی بدون استقلال، روی آزادی را نخواهد دید. و نه بدون آزادی، مستقل خواهد بود. «آزادی و استقلال» را دو رکن اساسی مهم بنا کننده «حاکمیت ملی» و «دموکراسی» می‌دانست. او «استقلال ملی» را شرط قوام و دوام و اعتلای حیات ملی ایران‌زمین می‌دانست. از همین روی تعیین‌کننده سیاست ملی و سرنوشت ملت را



مصدق که برای تثبیت اصل استقلال بنا شده، بر این باور است که این نظریه تنها در روابط بین‌الملل نقش ندارد، بلکه قدرت‌های خارجی با دست‌یازی به سلطه‌گری، زمینه را برای استبداد (داخلی) فراهم می‌کنند. بنابراین استبداد، معلول اصلی این مداخل جویی‌های قدرت‌های خارجی است.

نهضت ملی دکتر مصدق و الگوهای فکری وی همچنان پیش‌روی ماست. دکتر مصدق ضمن اعتقاد به سیاست بی‌طرفی، توأم با صلح، رفتار مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه، شفاف، برابر، دموکراتیک در چارچوب حقوق ملی در عرصه بین‌المللی، با تمامی

جبران خلیل جبران

... برخی از مردم بسیار دارند اما اندک می‌بخشند
و می‌بخشند برای آنکه نامی بیاورند
اما این نام‌آوری باعث بیهودگی بخشش آنان می‌شود.
برخی اندک دارند اما همه را می‌بخشند،
آنان به زندگی و به گشاده دستی زندگانی ایمان دارند.
گنجینه‌هایشان هرگز تهی نمی‌شود و تا ابد لبریز است.
و برخی از مردم با شادی می‌بخشند،
و شادی برای آنان پاداش همان بخشش است.
و هستند کسانی که بی‌اندوه و درد می‌بخشند و
شادی نمی‌جویند و نمی‌خواهند بخششان بر سر
زبان‌ها بیفتد.
آنان همچون ریحان که در دره بوی خوش می‌پراکند،
آنچه دارند می‌بخشند.
به نیازمندان بخشیدن چه زیبا است.
و زیباتر از آن، به کسی بخشیدن است که از ما
نمی‌خواهد اما نیاز او را می‌دانیم.
آن کس که دست و دل خود را برای بخشش بگشاید و
به دنبال نیازمندان باشد،
شادی بالاتر و لذت آورتر از بخشش به دست می‌آورد.
آیا آنچه امروز اندوخته‌اید تا ابد از آن شما خواهد بود؟
بی‌شک روزی خواهد رسید که داری‌تان را از دست
می‌دهید!

تا عشق

چشمان عشق، آبی‌ست می‌دانم:
رنگِ حریر نرم نوازش
رنگِ نیازمندی و ایثار
رنگِ پناه امن
رنگِ شمای بال پرستو به‌روی آب
رنگِ سرود آبیِ باران
رنگِ روانِ رود.

چشمان عشق آبی‌ست، باری
اما حکایتی‌ست ازینگونه زیستن
زین سان که نسل ما
این نسل خشم و خاطره و خون
این نسل تیر خورده
نیمش درون آتش و نیمش درون آب.

ما عشق را شناخته بودیم
ما عشق را به‌موهبت عشقمان به‌خلق از آن‌سان
[شناختیم کزان پیش ناشناخته می‌بود
ما عشق را غریب و به‌تبعید یافتیم
زیبای سوکوار سیه پوش را به‌حسرت انسان شناختیم.

کز قرن‌ها جدائی نادلبخواه، عقیم و ملول بود.
ما
اینگونه خواستیم که انسان مجال و راه به‌سوی حریم
عشق بیابد

انسان طلسم دیو ستم بشکند

انسان
تصویر وهن و حلقه و زنجیر و قفل را

از لوح سرنوشتِ خود بزدايد
تا این خدای مانده به‌زنجیر
آزادی سرشتی خود را دوباره باز بیابد،
تا راه را،
تا آستان عشق پیوید.

باری عزیز!
انسان و عشق را
این‌گونه یافتیم
هم نیز در تلاش شب و روزمان به‌خاطرِ انسان و عشق
شیرازه کتاب جوانیمان
بیش از هزاربرگ، برگ شقایق
با رشته‌های سیمی شلاقها و سوزن داغ و درفش، دوخته
شد.

چشمان عشق، آبی‌ست، می‌دانم
اما عزیز!

بر من چنین مبین
من نسل زخمی‌ام
نسل شهید، نسل شکنجه
در هر کران سینه من، لاله زارهاست
و باغ ارغوان شقایق که باد می‌بردش
درکوچه‌های درهم قلم
هر شام حلقه‌های پر از چلچراغهای سیه پوش، می‌برند
در کوچه‌های آبی رگهایم
طبلِ عزا شکفته به‌هرنض
در سینه کینه مانده و بانوی سوکوار که می‌موید
می‌موید و به‌زمزمه می‌گوید:
قلم به‌مهر می‌تپد و نبض من به‌خشم.

چشمان عشق، آبی‌ست، باری
در خوابهای خستگی و خون، هرشب
سر می‌نهم به‌دامن ابری آبی:
گهوارِ نرمتابِ رها زیر طاقِ طاقیِ رنگین کمانه‌های فضاها
کودکی
و آنگاه
بارانی از ستاره آبی
گلزخمهای گرم تنم را به‌مهر می‌نوازد و می‌روید
روحِ روانِ رود، مرا می‌برد.

تاکور، ۲۶ شهریور ۱۳۵۷
نعمت میرزازاده
(م. آرم)

نگاهی به نمایشنامه آدم، آدم است اثر

برتولت برشت



درباره نویسنده:

اوگن برتولت فریدریش برشت، ۱۰ فوریه ۱۸۹۸ در آوگسبورگ آلمان متولد شد. او نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر و شاعر است. که بیشتر شهرتش را مدیون نمایشنامه‌هایش است. برشت را به عنوان برجسته‌ترین نمایشنامه‌نویس **تئاتر روایی** می‌شناسند. او با ابداع سبک **فاصله‌گذاری** در تئاتر، انقلابی بزرگ را در زمینه هنرهای نمایشی ایجاد کرد. عدم ارتباط حسی بین **مخاطب** و اثر و جایگزینی رابطه فکری و روایت داستان به جای وقوع داستان و قطع کردن نمایش در جایی که امکان رابطه حسی با مخاطب وجود دارد، از مشخصات این‌گونه نمایش است. درواقع بازیگر و کارگردان و نویسنده به‌جای تجسم کردن برای تماشاچی داستان را **روایت** می‌کنند. با استفاده از یک راوی در آغاز پرده از اتفاقات هر صحنه مخاطب را آگاه

بیستم بود، که آثارش به انسان کمک می‌کند تا در تاریکی نوری برای رسیدن به حقیقت بیابد.

آثار او:

بعل- آوای طبل در شب- در جنگل شهر-مادر- ارباب پونتیلا و نوکرش ماتی- دایره گچی قفقازی- زن نیک اپالت سچوان- ننه دلاور و فرزندان او- زندگی گالیله- ترس و نکبت رایش سوم- کله‌گردها و کله‌تیزها- استثناء و قاعده- آنکه گفت آری و آنکه گفت نه- اپرای سه پنی- آدم، آدم است- عظمت و انحطاط شهر ماهاگونی.

«آنکه **حقیقت** را نمی‌داند نادان است، آنکه حقیقت را می‌داند ولی انکار می‌کند تبهکار است.»-زندگی گالیله

«اول شکم بعد اخلاق.»-اپرای سه پنی

درباره نمایشنامه آدم، آدم است

خلاصه داستان چنین است گالیلی مردی است که قدرت نه گفتن ندارد. روزی به قصد خرید ماهی از خانه می‌رود. با سه سرباز روبه‌رو می‌شود. آن‌ها که نفر چهارم **هنگ** خود را در اتفاقی از دست داده‌اند سعی می‌کنند از این خصوصیت **گالیلی** استفاده کرده و به او القا کنند که گالیلی نیست، بلکه جرایا جیب نفر چهارم هنگشان می‌باشد. نمایش با دیالوگ بین گالیلی و زنش شروع می‌شود. و در همان صحنه با توجه به حرف‌هایشان ما می‌فهمیم که گالیلی ساده‌لوح است و می‌تواند به راحتی او را **فریب** دهند. زنش در ابتدا به او درباره زنان هشدار می‌دهد و بعد سربازها. و البته در همین حرف‌ها متوجه وضعیت داخل شهر نیز می‌شویم. و در همان صحنه اول نشانه‌ها به مخاطب داده می‌شود.

داستان مسخ یک انسان به کمک خصوصیت نه گفتن اوست.

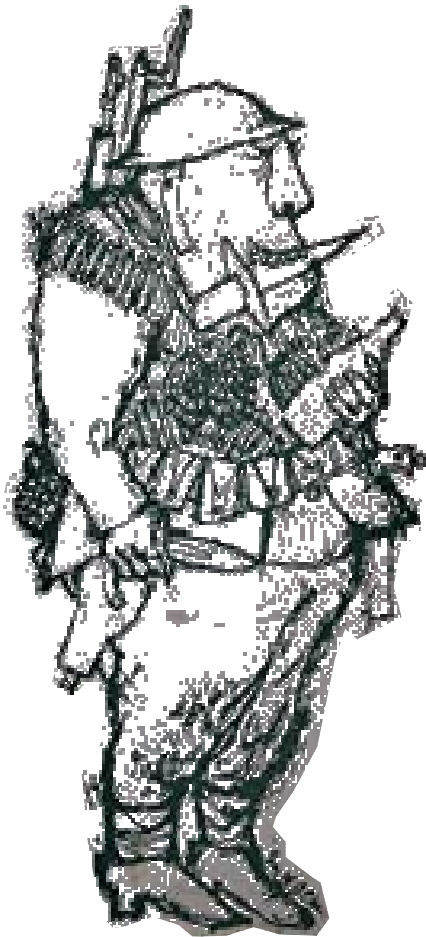
می‌کند تا هیجان را از او بگیرد و قوه تفکرش را برانگیزد. هدف نشان دادن یک رفتار اجتماعی خاص، در یک محیط اجتماعی خاص است تا تماشاگر با دید انتقادی به آن توجه کند. او معتقد بود که نه صحنه با وسایل سحرآمیز و نه بازیگر با چهره و اندام خود نباید **تماشاگر** را جذب کند. و البته این توهّم را هم به وجود نیامورد که چیزهایی غیرعادی می‌بیند. مخاطب نباید در **توهّم** برود. معنی فاصله‌گذاری این است که تمام عوامل و ارکان تئاتری از خود متن‌گرفته تا بازیگر و دکور باید طوری در تئاتر به کار روند که حالت تئاتری بودن آن‌ها همیشه آشکار شود. راه‌های فاصله‌گذاری هم تصحیح گریم بازیگر روی سن، تعویض لباس روی سن، استفاده از گروه همسرایان و یا صحبت کردن با تماشاگران و گفتن این مطلب که ما در حال بازی کردن یک تئاتریم. نکته مهم از نظر برشت این بود که مخاطب نباید با دیدن **نمایش** دچار درگیری عاطفی و حسی شود. چون این برخورد عقل را کنار می‌گذارد پس حس همذات‌پنداری نباید وجود داشته باشد. او معتقد بود باید تا پایان نمایش مغز بیننده کار کند، نه عواطف حسی‌اش.

برشت شاعری خوش‌قریحه نیز بود. که از ۱۵ سالگی سرودن شعر را آغاز کرد. بیشتر نمایشنامه‌های برشت چند سرود، ترانه و یا شعر را در خود جای داده است. که اغلب این شعرها طنزآمیز هستند اما زیر پوسته شوخ خود مفاهیم بسیار جدی دارند.

عقیده برشت بر این بود که تئاتر محلی برای **آموزش** است. و باید این آموزش‌ها را با چنان ظرافتی منتقل کرد که آنکه مستحق فهمیدن هست دریابد و آنکه نباید چیزی نفهمد. او یکی از مردمی‌ترین نویسندگان قرن

در این نمایش برشت مساله **بحران هویت** را مطرح می‌کند تا مخاطب به فکر بیفتد. درست است که طی آن سال‌ها **جهان** با مساله بحران هویتی که به خاطر جنگ اتفاق افتاده بود دست به گریبان بود اما برشت در این نمایش به بحران هویت از دید اجتماعی نگاه نکرده بلکه هویت انسانی را با **مسئولیت** شخصی مطرح می‌کند. مسئولیتی که ما در شخصیت نمایش، گالی‌لی می‌بینیم. او در برابر حفظ جانیش، سلامتی و تامین کردن نیازهای بدنی خود مسئول است و همین‌طور در برابر **اجتماع**. در ابتدا ما با گالی‌لی روبه‌رو هستیم، انسان فرومایه و بسیار ساده‌ای که به خاطر ضعفش برای نه گفتن هویتش را تغییر می‌دهد. درواقع اجتماع نیز برای تبدیل کردن او کمک می‌کند. اما واقعیت به همین سادگی نیست. **سرنوشت** گالی‌لی باید ما را هوشیار کند. وضعیت اقتصادی و نیاز به ارتزاق در طول نمایش حال به صورت کمیک یا جدی مشهود است. گالی‌لی دیالوگی دارد که می‌گوید: «من تخیل قوی دارم. و می‌توانم برای شام ماهی بخورم حتی پیش از آنکه آن را دیده باشم.» و ما متوجه می‌شویم گالی‌لی هیچ مرزی بین **واقعیت و رویا** ندارد. درواقع او در **خیالات و اوهام** زندگی می‌کند. اما با آگاهی. او فردی است که به اجتماع اعتماد دارد. چون به راحتی دروغ سربازان را باور می‌کند. نوعی ساده‌انگاری. که می‌توان در بین مردم یک جامعه به خوبی مشاهده کرد که گاه پیروان سرسخت رژیم تبهکاری می‌شوند که با دروغ فریبشان می‌دهند. درواقع آنان هرچه را می‌شنوند می‌پذیرند. او زمانی که دروغ را باور می‌کند آن‌گاه به علت مسئولیت انسانی که در درون خود دارد برای کمک به هم‌نوع به آنان کمک می‌کند. اما زمانی که به دقت نگاه می‌کنیم می‌بینیم نوعی **سودجویی** هم وجود دارد. درواقع سعی می‌کند هم با کمک به هم‌نوع حس مسئولیت خود را ارضا کند و هم از راه این کمک خودش سودی ببرد. در دیالوگی می‌گوید: «خدمتی ناچیز صدمه‌ای به کسی نمی‌رساند. اصل مطلب این است که باید زندگی کرد و گذاشت زندگی بکنند. الان جام ویسکی خود را به یک **جرعه** سر می‌کشم و به خود می‌گویم: با کار خود به این آقاین خدمتی کرده‌ام. این تنها چیزی است که در دنیا به حساب می‌آید؛ باید به موقع خودخواهی را کنار گذاشت و گفت جرایا جیب، همان‌طور که می‌گویند شب بخیر.» باید توجه داشت که ویسکی جز چیزهایی است که از سربازان گرفته

است تا خود را جرایا جیب معرفی کند. اما به این سادگی اسم خود را عوض کردن نیازمند چه درونیاتی است. آیا اجتماع بر این فرد سوار است؟ آیا فرد خود را بی‌هویت می‌بیند؟ در طول نمایش مخاطب به این فکر می‌کند که عوض کردن آدمی به آدم دیگر چگونه است؟ و اینکه چطور سرنوشت هر انسان با انسان دیگری گره خورده است؟ انگار هر انسانی مثل یک مهره **شطرنج** است که می‌شود مهره‌ای دیگر جایش گذاشت. و اگر انسانی **اسطوره‌گرا** باشد و دلش بخواهد جایگاهی غیر جایگاهی که الان دارد داشته باشد ترجیح می‌دهد فرد دیگری شود. در انتهای صحنه هشتم بیانیه‌ای گفته می‌شود: «آقای برشت تاکید می‌کنند



آدم، آدم است. و هر کسی می‌تواند به طور کلی این را ثابت کند. اما آقای برشت هم‌چنین ثابت می‌کند که چگونه می‌توانند آدم را به دلخواه خود دربیاروند... رک و راست از او می‌خواهند که هم‌رنگ **جماعت** شود و بدینسان به نوائی برسد.. اگر مواظبش نباشیم می‌توانند یک شبه از او دژخیمی بسازند. آقای برشت امیدوار است... با دیدن گالی‌لی دریابید که زندگی در این جهان بی‌خطر نیست..»

انسان در **سیستم** تعریف می‌شود. **انتقاد** به جامعه و حکومت در نمایش آشکار است. این جامعه است که رفتار گالی‌لی و سربازان و باقی را می‌سازد و بشر بی‌گناه است. چیزی که تا انتهای نمایش همراه گالی‌لی حس مسئولیت و تعهدش است. که حتی با مسخ شدن و تغییر کردنش از بین نرفته است چون نویسنده می‌خواهد به ما بگوید تعهد و مسئولیت همیشه همراه انسان است. حتی با اینکه در انتها در قالب فردی دیگر به قدرت رسیده است و سربازهایی که هویت او را تغییر دادند اکنون از او اطاعت می‌کنند.

گالی‌لی در انتها می‌گوید: «اگر احتیاج به پنبه باشد با تبت می‌جنگیم و اگر به پشم نیاز باشد با پامیر.» اینجاست که برشت می‌گوید **جنگ** را **سرمایه‌داری** و طمع راه انداخته است. و زمانی که گالی‌لی دژی را خراب می‌کند و می‌شنود که صدائی از دور (این دور بودن همان صدای عدالت‌خواهی است که همیشه از دور و به زحمت شنیده می‌شود.) می‌گوید هفت‌هزار نفر از دهقانان و کارگران و سوداگران فراری ایالت سیکم در دژ جای گرفته بودند، که همگی آدم‌های زحمتکش و خوب بودند. و گالی‌لی می‌گوید: برای من اهمیتی ندارد. فریادی و آن‌گاه فریادی دیگر.

اینجاست که فکر دیگری به ذهن مخاطب هجوم می‌آورد. **تحول شخصیت** چه بر سر انسان می‌آورد؟ انسان در بند اجتماع تبدیل به چیزی غیر از خودش می‌شود. اما ما در طول نمایش تعهد او را می‌بینیم. صعود او را می‌بینیم. و البته تبدیل شدنش را به ماشین جنگی. و از دست دادن اخلاقش.

نگاهی کوتاه به «خلع قاجار» و «نصب رضاخان»

احمد افرادی



به کُرّات گفته شد که ما ایرانی‌ها حافظه‌ی تاریخی نداریم. شاهدش، تظہیر روز افزون رضا شاه و چشم داشتن به خروج سواری از میان غبار (با همان شئل آبی و همان چکمه‌ی تاریخی)، برای نجات ایران...

در این حرفی نیست که، عصر رضا شاه، ایران را از قرون وسطای تاریخی‌اش بیرون آورد. به علاوه، دست کم من منکر تحولات دوران ساز تاریخ بیست ساله‌ی حکومت رضا شاهی نیستم. اما، رضا شاه تنها در راه آهن و دانشگاه و دادگستری و زیرساخت‌های اقتصادی و امنیت اجتماعی و... خلاصه نمی‌شود. آن سوی توجیه ناپذیر نظام رضاشاهی را هم باید دید: تعطیل قانون اساسی مشروطیت، غیبت امنیت قضایی و اقتصادی (پیش رو داشتن ولع سیری ناپذیر رضا شاه به زمین خواری) نبود آزادی‌های سیاسی، بسته شدن باب تفکر انتقادی، و خاک مرگ، که در دوره‌ی بیست ساله‌ی حکومت خودکامه‌ی رضاشاه، بر سر تا سر ایران پاشیده شده بود.

اساساً، نحوه‌ی قدرت گرفتن رضا خان سردار سپه (صرف نظر از پیامدهایش) نوعی دهن کجی به آزادی و هتک حرمت انسانی بود. در این جا، در چند برش تاریخی، به واقعیت‌های نه چندان آشکار مربوط به «خلع قاجار» و «نصب پهلوی» می‌پردازم:

مجلس پنجم و مجلس مؤسسان (که به تغییر سلطنت و پادشاهی رضا خان رأی داد) از طریق اعمال نفوذ نظامیان و هواداران سر دار سپه آن زمان و رضاشاه بعدی، تشکیل شد. در واقع این جا هم عامل زور و سرنیزه و تهدید و تطمیع، در ایجاد مجلسی با اکثریت هوادار «سردار سپه» کارساز بود.

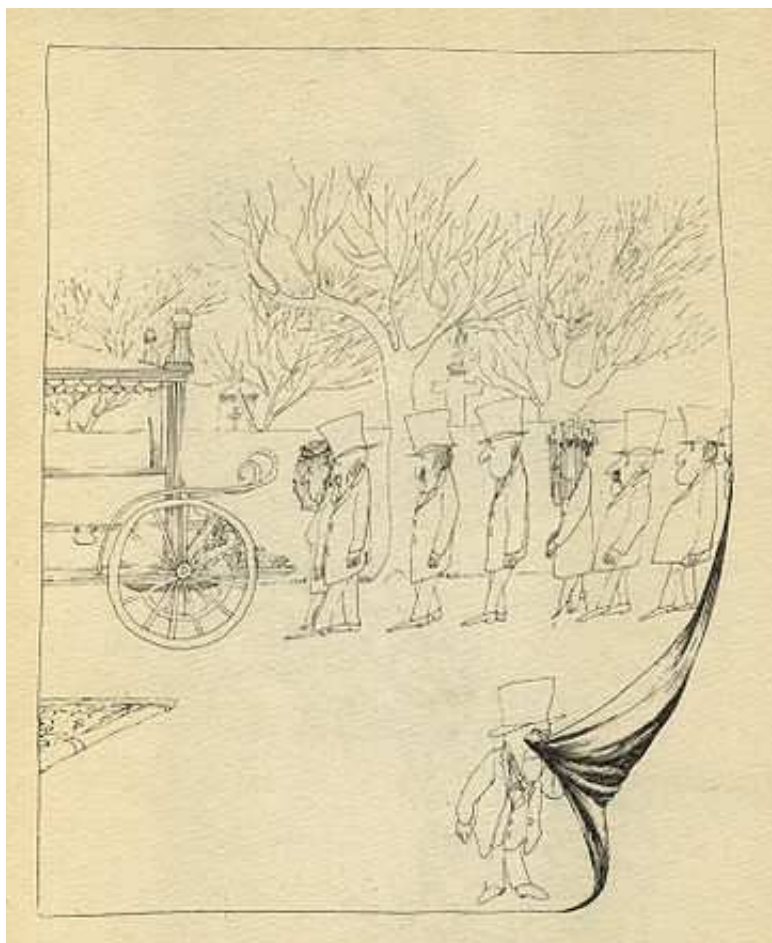
یرواند آبراهامیان، در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، ترجمه احمد گل محمدی، نشر نی، تهران ص ۱۶۷ می‌گوید: «بزرگان اصناف تبریز هم به تشویق فرماندهی نظامی محل، در بازار دست به اعتصاب زدند و ضمن ارسال تلگرافی اعلام کردند که اگر مجلس، رضاپهلوی را جانشین احمدشاه نکند، آذربایجان را از ایران جدا می‌کنند.»

همو در ص ۱۶۸ همین منبع

می‌نویسد: «رضا خان با بهره گیری از مقام وزارت جنگ و داخله، مجلس مؤسسان را از طرفداران خود در حزب تجدد و اصلاح طلبان پر کرد. بنا بر این، شگفتی آور نبود که اکثریت قاطع مجلس، واگذاری سلطنت به خاندان پهلوی را تصویب کنند.»

و باز برای روشننگری بیشتر و برای آن که بتوانیم جو سیاسی آن روزها را پیش رو داشته باشیم، ابتدا قولی از آقای داریوش همایون را نقل می‌کنم و سپس به خاطره‌ای از یحیی دولت

«روز هشتم آبان ۱۳۰۴، کارکنان سردار سپه در مجلس می‌خواهند اطمینان کامل داشته باشند که فردای آن روز در موقع رأی گرفتن بر خلع قاجار و نصب سردار سپه، اکثریت کامل خواهند داشت، چون که رأی مخفی گرفته می‌شود و معلوم نخواهد شد کی رأی مثبت داد و کی رأی منفی، از این رو می‌خواهند از نمایندگان امضاء بگیرند که آن‌ها رأی مثبت خواهند داد. شب است، ساعت ده در حیاتِ منزل را می‌زنند. صاحب منصبی



است، می‌گوید که از طرف حضرت اشرف (رضاخان) آمده‌ام، شما را احضار فرموده‌اند. نصف شب به منزل سردار سپه می‌رسیم.

آبادی اشاره خواهم کرد. داریوش همایون می‌گوید: «انتخابات مجلس پنجم که به برچیدن سلسله‌ی قاجار رأی داد، کمابیش، همان اندازه ناسالم بود که مجلس پیش از آن و انتخابات مجلس مؤسسان از آن نیز ناسالم تر بود.» (تلاش، دوره‌ی جدید، شماره ۳، ص ۴)

در همین رابطه یحیی دولت آبادی، در کتاب "حیات یحیی، جلد چهارم، صص ۳۸۱-۳۸۲" می‌نویسد:

یکی از نمایندگان مجلس از کارکنان سردار سپه، مانند قراول ایستاده. از او می‌پرسم حضرت اشرف کجا هستند؟ می‌گویند بروید زیر زمین. آن جا تکلیف شما معین می‌شود. می‌فهمم، این تدبیری بود که از طرف کارکنان سردار سپه به کار رفته. ناچار می‌روم به اطاق زیر زمین. جمعی از نمایندگان و صاحب منصبان نظام و نظمیه در اطراف نشسته، میزی در وسط است و روی میز ورقه ایست. به محض نشستن، یاسایی نماینده‌ی سمنان ورقه را به دست من داده می‌گوید، امضاء کنید. ورقه را می‌خوانم و می‌فهمم مطلب چیست و می‌بینم که مابین شصت - هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده، آن را امضاء کرده‌اند. ورقه را روی میز می‌گذارم. نماینده‌ی سمنان با تشدد می‌گوید: امضاء کن. جواب می‌دهم اگر رأیی داشته باشم، در مجلس شورای ملی خواهم داد، نه در این سـرـدایـه.

می‌گوید اگر امضاء نکنید بد خواهد شد. این جا من صدای خود را بلند کرده می‌گویم مرا تهدید می‌کنید؟...»

دولت آبادی در صفحه‌ی ۲۸۴ همان کتاب، در تشریح جوّ حاکم بر مجلسی که در کار تغییر سلطنت است، می‌گوید: «مجلس امروز از هر جهت تازگی دارد. اولاً - دستورش منحصر است به تغییر سلطنت. طرفداران سردار سپه مانند لشکر فاتح به طالعار مجلس وارد شده و هر یک در جای خود قرار می‌گیرد. ثانیاً- تماشاچیان این جلسه، غالباً غیر از تماشاچیان جلسه‌های عادی مجلس هستند و در میان آن‌ها اشخاصی دیده می‌شود که با نگاه‌های غضب آلود خود می‌خواهند، اگر مخالفی باشد، او را ترسانیده و از خیال مخالفت بیندازند و به هر صورت مجلس روح وحشتناکی گرفته که نمی‌شود وصف کرد...»

ملک الشعرا بهار می‌نویسد: «...با یک مشت تلگرافات اجباری، آن هم از نقاط محدود، و نهضت جعلی آذربایجان، بناست تاج را بر سر مردی بگذارند که مردم ایران جز ستم و ظلم از اتباع او تا کنون ندیده‌اند. مردی که روزنامه نویس را در میدان مشق کتک می‌زند و به چوب می‌بندد. مردی که با مشت، دندان مدیر جریده‌ای را خرد می‌کند. مردی که سواد ندارد، مردی که بی اندازه طماع است، مردی که محال می‌گوید و فریب می‌دهد.» (تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملک الشعرا بهار، جلد دوم، چاپ اول، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۰۰)



روز هشتم آبان ۱۳۰۴ شمسی، بهار به نمایندگی از طرف اقلیت مجلس شورای ملی، به عنوان مخالف تغییر سلطنت سخنرانی می‌کند. توسط عمّال رضا خان از چاپ این نطق در جراید، ممانعت می‌شود. پس از ختم سخنرانی، هواداران سردار سپه که از قیل در تدارک قتل بهار بودند، اشتباهاً، شخص دیگری (به نام واعظ قزوینی) را که از دور شبیه بهار به نظر می‌رسید، به قتل می‌رسانند، تا برای بقیه درس عبرتی باشد.

بهار در صص ۳۰۴-۳۰۲ از جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی، در این باره می‌نویسد: «...بنا بود ناطق اقلیت [یعنی من] برای انتباه و عبرت دیگران به پادش اعمالش برسد... نطق من بی اندازه مؤدبانه و با نزاکت بود. هرچند حرف‌ها را هم زده بودم و پرده را بالا کرده بودم، معذالک نطقی نبود که سزایش مرگ باشد! ولی تصمیم بزرگان و اصلاح طلبان بایستی مجری گردد. بایستی یکی را کشت تا دیگران بترسند و تسلیم شوند...»

این سیاست در ولایات مؤثر واقع گردیده و پیشرفت کرده بود، چرا در تهرات معطل شوند و این سیاست را به موقع اجرا نگذارند؟ ... من در اتاق اقلیت سیگار در دست داشتم، در همان حال، حاج واعظ قزوینی، مدیر دو جریده‌ی "نصیحت" و "رعد"، که از قزوین برای رفع توقیف جریده‌اش به تهران آمده بود... داخل بهارستان شد. حاج واعظ قزوینی، با عبا و عمامه‌ی کوچک و ریش مختصر و قد بلند و قدری لاغر، با همان گام‌های فراخ و بلند- به عین مثل ملک الشعرا بهار - از در بیرون رفت... حضرات در زیر درخت‌ها و در پشت دیوار به کمین نشسته بودند. استاد آن‌ها هم مترصد ایستاده بود که دیدند "بهار" از در بیرون آمد. اینجا بود که شلیک یکمرتبه شروع شد! گلوله به گردن واعظ می‌خورد. واعظ به طرف مسجد سپهسالار می‌دود،

خولیان از پیش دویده، در جلوخان مسجد به او می‌رسند. واعظ آن جا به زمین می‌خورد. پهلوانان ملی!! بر سرش می‌ریزند و چند چاقو به قلب واعظ می‌زنند و سرش را با کارد می‌برند.

در این حین، یک کسی به رفیق آقای "ج" خبر می‌دهد که یاور [بهار] اینجا است و نرفته. آن شخص به عجله بیرون می‌رود و دوان دوان خود را به حضرات می‌رساند و به آواز بلند می‌گوید: "بوده یرا!" او نیست، او نیست!

این سخن، دست پهلوانان را سست می‌کند! سری بریده و قلبی سوراخ شده و گلوله به گردن جای گرفته، ترک می‌شود و خولیان می‌روند! اینجا مأموران وظیفه شناس پلیس می‌رسند و نعش را برداشته در درشکه می‌گذارند و به مریضخانه‌ی شهربانی می‌برند.»

بهار در مورد جوّ حاکم در روز دوشنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ (روزی که بنا بود مجلس مؤسسان به خلع قاجار و نصب رضاخان رأی دهد) می‌گوید: این روز تاریخی با نهیب مرگ و فشار قوه‌ی ترور نظامی آغاز گردید! جسد واعظ قزوینی هنوز تازه بود! هول و رعب و وحشت، شجاعت‌ترین افراد را می‌آزرد. فقط هشت نفر در انبوه نمایندگان هنوز توانایی داشتند که تقلا کنند و فکری بیندیشند، با هم، در نهایت یأس... شوری بنمایند... اکثریت را ربوده بودند. دولت [سردار سپه] در دستی نوید و در دستی وعید و تهدید داشت.

باور کنید همه را بیم و رعب فرا گرفته بود. اگر به نطق آقایانی که در روز ۹ آبان، به نام مخالف با ماده واحده ایراد کرده‌اند دقیق شوید، علامت کلام ملاحظه و تاثیر ترور و وحشت را خواهید دید. از هر سطری، بوی خوف و رعب می‌آید!

بدیختانه من آن روز به امر رفقا، مأمور خانه نشینی شده بودم و در جلسه نبودم و اگر می‌بودم، شاید از دیگر همفکران خود زیاد تر مقاومت به خرج نمی‌دادم. ما دیگر از همه چیز مأیوس شده بودیم...

سوگند به کلام خدا! حس خطر و تهله‌کی ملی این عده شیر مرد را بر آن داشت که در غرقاب خوف و بیم، با عزیزان خود وداع کرده، به مجلس بیایند و هرچه هست، سخنی بگویند! آمدند و گفتند! «(تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد ۲، ص ۳۲۹)

